



سید حسن خمینی:

امام. نماد جمهوری اسلامی است

نسخه جدید صحیفه امام خمینی منتشر می‌شود

به مناسبت آغاز سال تحصیلی حوزه‌های علمیه

تفقه در دین

با نگاهی به سیره عملی امام خمینی

سالروز میلاد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

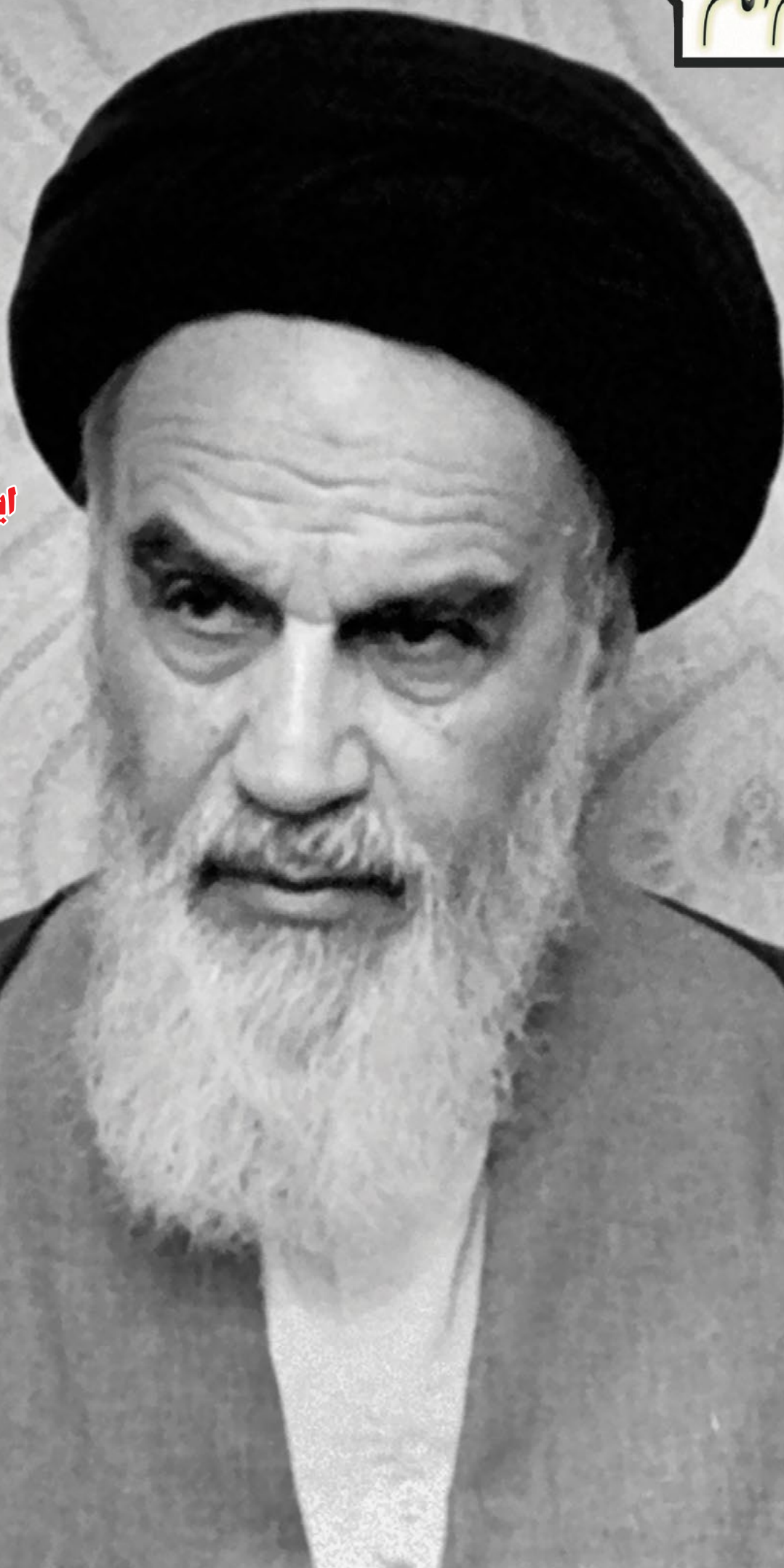
والا پیام‌دار

یادی از مرحوم آیت الله علی محمد مهاجری

در گفت‌وگو با مسیح مهاجری

پرونده الحاد جدید بخش اول

ایدئولوژی با پوشش علم



سفر به حرم



مکتب امام خمینی

در الگوی امام، دوگانه‌هایی با همدیگر هماهنگ و همساز شدند؛ این دوگانه‌هایی که سعی می‌شده همیشه در مقابل هم قرار بگیرند، در الگوی امام با هم همساز شده‌اند؛ هم معنویت - معنویت دینی - هم رای مردم؛ همیشه سعی می‌شده که این دو در مقابل هم باشند، اما در مقابل هم قرار نرفتند؛ امام اینها را در کنار هم قرار داد.

اجرای احکام الهی در کنار رعایت اقتضانات و مصلحت‌های عمومی. این مجمع تشخیص مصلحت را امام تشکیل دادند؛ بعضی‌ها خیال می‌کنند این را بنده تشکیل دادم؛ نه، بنده رئیس جمهور بودم، امام به من نامه نوشتند و این جلسه را امام برای تعیین مصلحت به وجود آوردند؛ احکام اسلامی اجرا می‌شود، اما اقتضانات زمان و مصالح عمومی جامعه هم باید رعایت بشود؛ مراد از مصلحت این است؛ مصلحت اشخاص نیست.

مسئله رعایت حال ضعفا و اصرار بر عدالت اقتصادی - عدالت اقتصادی بالخصوص - در کنار تولید ثروت؛ هم تولید ثروت مجاز است، هم حتماً بایستی عدالت در کشور رعایت بشود و حال ضعفا مورد رعایت قرار بگیرد؛ هم نفی ظلم، هم نفی انظلام، ظلم‌پذیری. به عنوان یک حکومت، به عنوان یک دولت به دولت‌های دیگر، به ملت‌های دیگر، نه ظلم می‌کنیم و نه از آنها ظلم می‌پذیریم؛ هم زور نمی‌گوییم، هم تسلیم زور نمی‌شویم؛ هم علم و دانش را و اقتصاد کشور را تقویت می‌کنیم، هم دفاع کشور را تقویت می‌کنیم؛ یعنی این جور نیست که فقط به فکر اقتصاد باشیم، از دفاع کشور و امنیت کشور غافل بمانیم؛ عکسش هم همین جور. هم انسجام و وحدت ملی باید رعایت بشود، هم تنوع آراء و گرایش‌های مختلف سیاسی باید به رسمیت پذیرفته بشود؛ این هم یک دوگانه دیگر. هم تقوا و طهارت مسئولان لازم است، هم کارشناسی و کاربلدی مسئولان لازم است؛ تعهد و تخصص در کنار هم. اینها دوگانه‌هایی است که کسانی در اول انقلاب یا پیش از انقلاب سعی می‌کردند که اینها را در مقابل هم قرار بدهند، امام این دوگانه‌ها را هماهنگ کرد، همساز کرد، در کنار هم قرار داد.

سخنرانی حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای به مناسبت سی و سومین سالگرد رحلت امام خمینی



هفته نامه حریم امام

صاحب امتیاز:

آستان مقدس امام خمینی

مدیر مسئول:

علی جوادی‌راد

سر دبیر:

علی عباسی

اعضای تحریریه:

وهاب آریان

سیدمهدی حسینی

رشید داودی

محمد رجائی‌نژاد

مصطفی سلیمانی

سید محمود صادقی

طراح و صفحه‌آرا:

محسن عبداللہی

نشانی:

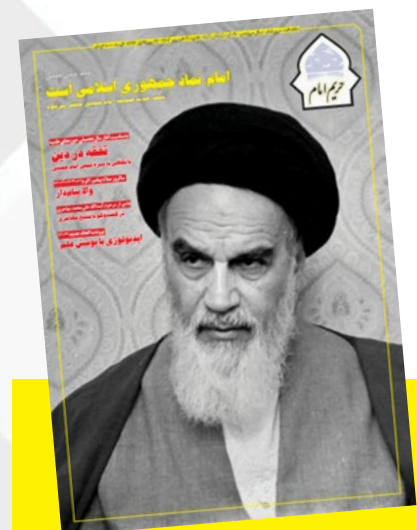
تهران حرم مطهر امام خمینی

چاپ:

موسسه فرهنگی هنری عروج امام

ایمیل:

harim.emam@yahoo.com



تفقه در دین؛ با نگاهی به سیره عملی امام خمینی

به مناسبت آغاز سال تحصیلی حوزه‌های علمیه



محمد قائم عابدی

دکترای فلسفه و کلام اسلامی

مقدمه

خداوند متعال در قرآن کریم، مؤمنان را به «تفقه در دین» امر می‌کند و می‌فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَر مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»؛ شایسته نیست همه مؤمنان [به‌سوی نبرد با دشمن] کوچ کنند [مباد آن‌که دیگر امور متوقف شود]؛ چرا از هر جمعیتی گروهی [به‌سوی پیامبر و امامان و عالمان ربانی و ارسته] کوچ نمی‌کنند تا دین و احکام و معارف را بشناسند، و قوم خود را هنگامی که به‌سوی آنان بازمی‌گردند هشدار دهند تا [از مخالفت با خدا و پیامبر و فرجام شوم گناه] پرهیزند (سوره توبه، آیه ۱۲۲). مرحوم کلینی در کافی شریف (کتاب فضل العلم، باب فرض العلم و وجوب طلبه و الحث علیه) در روایتی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمود: «تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ، فَهُوَ أَعْرَابِيٌّ؛ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ: لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (الكافي، ج ۱، ص ۷۴-۷۵)، و در حدیث دیگری حضرت صادق (ع) می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ، وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِ اللَّهِ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَمْ يَرْكُ لَهْ عَمَلًا» (الكافي، ج ۱، ص ۷۵) و در حدیث دیگری که علامه آصف محسنی سند آن را تصحیح کرده است

جز عطیه شهادت نخواسته‌اند» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۳-۲۷۴).

بر اساس آنچه گفته شد، با دو سؤال مهم روبرو می‌شویم: ۱. «تفقه در دین» در قرآن و روایات چه معنایی دارد؟ ۲. جایگاه «تفقه در دین» در حوزه‌های علمیه امروزی، که اصلی‌ترین متصدی این مهم است، چگونه می‌باشد؟ پاسخ این دو سؤال را با نگاهی به سیره علمی و عملی امام خمینی بنیانگذار و معمار کبیر انقلاب اسلامی و احیاگر دین در دوران معاصر بررسی می‌کنیم.

معنای تفقه در دین

ماده «فقه» به معنای فهم عمیق و ظریف (التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۹، ص ۱۲۳) و باب «تفعل» گویای نوعی دشواری و تحمل رنج است، در نتیجه «تفقه» فهم ظریف و دقیقی همراه با گونه‌ای اجتهاد و تلاش است (تسنیم، ج ۳۵، ص ۴۹۷-۴۹۸). مرحوم امام خمینی در نامه مذکور، فقه را «تنوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور» می‌داند (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹) که دربرگیرنده همه ابعاد زندگی برای سعادت بشر است. همچنین ایشان در بحث «اجتهاد و تقلید» و مقدمات اجتهاد، علم فقه را این چنین تبیین می‌کند: «هوقانون المعاش و المعاد، و طریق الوصول إلى قرب الرب بعد العلم بالمعارف» (الاجتهاد

(معجم الاحادیث المعتمدة، ج ۱، ص ۵۲) از ابان بن تغلب از امام صادق (ع) در اهمیت تفقه بیان می‌کند که حضرت فرمود: «لَوِدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ رُؤُوسُهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا» (الكافي، ج ۱، ص ۷۵). علمای عظام از آیه مذکور روایاتی که گفته شد، وجوب کفائی تفقه در دین را استنباط کرده و به آن فتوا داده‌اند (تسنیم، ج ۳۵، ص ۵۰۰).

مدارس و حوزه‌های علمیه از صدر اسلام و در طول تاریخ بیش از هزار ساله خود با همه فراز و نشیب‌هایی که پشت سر گذاشته، متولی و متصدی پرورش فقیهان و ارسته بوده، که هنوز هم ادامه دارد. امام خمینی در ابتدای نامه مشهور به منشور روحانیت، با چنین عباراتی فقیهان در دین را می‌ستاید و آنان را مخاطب خود قرار می‌دهد: «سلام بر آنان که تا کشف حقیقت تفقه به پیش تاختند و برای قوم و ملت خود مُنذران صادق شدند که بنبندند حدیث صداقتشان را قطرات خون و قطعات پاره پاره پیکرشان گواهی کرده است و حقاً از روحانیت راستین اسلام و تشیع جز این انتظاری نمی‌رود که در دعوت به حق و راه خونین مبارزه مردم، خود اولین قربانیها را بدهد و مهر ختام دفترش شهادت باشد. آنان که حلقه ذکر عارفان و دعای سحر مناجاتیان حوزه‌ها و روحانیت را درک کرده‌اند در خلسه حضورشان آرزویی جز شهادت ندیده‌اند و آنان از عطایای حضرت حق در میهمانی خلوص و تقرب

والتقلید، ص ۱۲).

مفسر گرانقدر آیت الله جوادی آملی در ذیل تفسیر آیه ۱۲۲ سوره توبه و بیان معنای «تفقه» کلام دقیقی دارد که خلاصه آن چنین است: «تفقه و فقه در قرآن کریم، بر خلاف اصطلاح رایج کنونی، ویژه رشته شریف فقه و اصول مصطلح نیست، بلکه همه معارف عقیدتی، اخلاقی، فقهی و حقوقی اسلام را دربر می گیرد. روایات گهربار معصومان (ع) نیز اصطلاح قرآنی فقه و تفقه را به گونه ای تفسیر می کنند که دربرگیرنده همه معارف دینی و علوم اسلامی است، هر چند معصوم (ع) در این تفسیر، لفظ فقه و تفقه را به کار نبرده باشد؛ برای نمونه، پیامبر اکرم (ص) در مسجد دیدند گروهی گردش خاصی نشسته و از او مسائل خود را می پرسند؛ پرسید این شخص کیست؛ عرض کردند که علامه است؛ فرمود که نشانه علمش چیست؛ عرض کردند اَنَسَابِ اَعْرَابِ رَامِي شِنَاسِدْ؛ آن گاه حضرت رسول (ص) فرمود: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ، أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ، وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ»؛ یعنی باید این علوم سه گانه را آموخت و هر دانشی جز اینها زاید و غیر ضروری است، زیرا نه دانستنش سودی دارد؛ نه ندانستنش زیانی: «ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يَنْصُرُ مَنْ جَهَلَهُ، وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمَهُ» (الکافی، ج ۱، ص ۷۶). سه عنوان یادشده همه علوم اسلامی (اصول و فروع دین) را دربر می گیرند؛ گویا «آيَةٌ مُحْكَمَةٌ» شامل اصول و عقاید است که تفسیر، کلام، فلسفه، عرفان و... زیرمجموعه هایش هستند. «سُنَّةٌ قَائِمَةٌ» اخلاقیات را و «فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ» فقه و حقوق حتی علوم تجربی و طبیعی را دربر می گیرد. از این روایت برمی آید که در اصطلاح قرآن، عنوان فقه و تفقه، شامل همه معارف عقیدتی، اخلاقی، فقهی و حقوقی اسلام است. ترتیب سه عنوان یادشده در روایت مذکور، بیانگر اولویت و اهمیت است، زیرا اعتقادات اساس اخلاق و اخلاق پایه تعبد فقهی است. اگر کسی در اصول عقاید به این نتیجه قطعی برسد که گناه حقیقتاً سم است و هر چه را خدای سبحان حرام شمرده، حقیقتاً برای انسان ابدی تا ابد زیانبار است، تخلق اخلاقی و تعبد فقهی و حقوقی فزاینده ای خواهد داشت» (تسنیم، ج ۳۵، ص ۴۹۸-۵۰۰).

حوزه و تفقه در دین

با توجه به آنچه در معنای «تفقه در دین» بیان شد که اصطلاح قرآنی تفقه با آنچه امروزه به عنوان فقه و تفقه رایج است تفاوت دارد و اصطلاح قرآنی دایره بسیار وسیعتری دارد، به بررسی پاسخ سؤال دوم می پردازیم که جایگاه «تفقه در دین» در حوزه های علمیه امروزی، چگونه است؟ برای پاسخ به این سؤال، نگاهی گذرا به آموزش عمومی دروس دینی در حوزه ها می اندازیم. در اغلب حوزه ها، برنامه آموزش طلاب به مقدمات و سه سطح تقسیم می شود که به طور طبیعی باید در ده سال گذرانده و اتمام شود و سپس طلاب سطح چهار را آغاز می کنند. مواد درسی که در این ده سال گذرانده می شود به دروس اصلی، جنبی و مطالعاتی تقسیم می شود. در دوره مقدمات، ادبیات عرب و در دوره سطوح، فقه و اصول فقه اصلی ترین دروس حوزه را تشکیل می دهند. در سطح چهار که شامل دروس خارج می شود نیز اکثر دروس به فقه و اصول فقه اختصاص دارد. دروسی مانند کلام و اعتقادات، تفسیر و حدیث، رجال و درایه، تاریخ و فلسفه نیز

جنبی و مطالعاتی محسوب می شوند. دروس عرفان و معرفت و ادبیات عرفانی هم به صورت بسیار محدود توسط برخی اساتید در برخی مؤسسات و گاهی هم به صورت دروس آزاد تدریس می شود که در برنامه های اصلی و جنبی مرکز مدیریت هیچ جایگاهی ندارد و متأسفانه جایگاه استادی که تفسیر، عرفان، کلام و فلسفه تدریس می کند - اگر تکفیر نشود - به هیچ وجه قابل مقایسه با استادی که فقه و اصول تدریس می کند نیست. بنابراین می توان گفت تفقه در دین جای خود را به تفقه در فروع دینی داده است و بیشتر وقت و همت طلاب صرف در آن می شود.

تقلیل و فروکاستن «تفقه در دین» به «تفقه در فروع» آثار زیانباری از خود به جای گذاشته که کمترین آن، جدایی فقه از اعتقادات (که نزد قدمای اصحاب به فقه اکبر شهرت یافته) و اخلاق و فقهی شدن دین است. بخشی از مشکلاتی که امروزه گریبان گیر جامعه شده و موجب فاصله گرفتن و دین گریزی عده ای شده - بخصوص در مسائل زنان - به جدایی فقه از عرفان، کلام و اخلاق برمی گردد. و این برخلاف مشی و روش علمای بزرگ مکتب شیعه است؛ علمائی مانند شیخ مفید، شیخ صدوق، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه طوسی، علامه حلی، فاضل مقداد، شهید اول، شهید ثانی، فیض کاشانی، ملا احمد نراقی و... که هم در اصول دین و اخلاق صاحب نظر و دارای تألیفاتی بوده اند و هم در فروع فقهی.

تفقه در سیره عملی امام خمینی

با نگاهی به زندگی مرحوم امام خمینی از ابتدای دوران طلبگی و آغاز تحصیلات دروس دینی تا زمانی که رهبری انقلاب و جمهوری اسلامی را عهده دار شدند، به دست می آید که ایشان به دنبال «تفقه در دین» به معنای قرآنی و روایی آن بود و تمام همت خود را صرف این کار کرد و ذره ای از آن عقب نشینی نکرد تا جایی که خود می گوید: «در مدرسه فیضیه فرزند خردسالم، مرحوم مصطفی از کوزه ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می گفتم» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۹)؛ اما این اتهامات و امثال آن هیچ خللی در اراده استوار و عزم راسخ ایشان ایجاد نکرد.

امام خمینی در کنار تحصیل فقه و اصول و مقدم بر آن، به تحصیل عرفان و اخلاق همت گماشت و پیش از آن که فقهی صاحب نظر در فروع بوده و در حوزه های علمیه بر کرسی تدریس فقه و اصول تکیه بزند و رساله عملیه بنویسد، معلم اخلاق، حکیم و عارفی بود که بر کرسی درس حکمت، عرفان و اخلاق نشسته و به تدریس و تعلیم این علوم اشتغال داشت و آثار گرانبگویی مانند شرح دعای سحر، مصباح الهدایه، سر الصلوة، آداب الصلوة، شرح چهل حدیث، کشف الاسرار، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تعلیقه بر شرح فصوص الحکم و حاشیه بر مصباح الانس از خود به یادگار گذاشت که متأسفانه جای این آثار در برنامه ریزی و دروس حوزه های علمیه بسیار خالی و قابل تأمل است.

امام خمینی در یکی از سخنرانی های خود، ابتدا نگرش تک بعدی به اسلام را با ذکر مصداقی مورد نکوهش قرار می دهد و سپس در توصیف اسلام شناس واقعی می گوید: «اسلام همه چیز [است] آقا. اسلام آمده انسان درست کند و انسان همه چیز است؛ همه

عالم است انسان. آن که مرتبی انسان است باید همه عالم را آشنا بر آن باشد و انسان را به همه مراتب آن آشنا باشد تا بتواند این انسان را به مدارجی که دارد برساند؛ اسلام را به همه جهاتش بشناسد. یکی می آید چهار تا از جنگ های اسلام را بررسی می کند، بعد می شود اسلام شناس! خوب، توجنگ شناسی! از اسلام بگو من این ورقش را می شناسم. فقیه حق ندارد بگوید که من اسلام شناسم. فقیه باید بگوید من فقه شناسم، من فقه اسلام را می شناسم؛ آنی که از همه بهتر می داند همان است که فقه اسلام را می داند. فیلسوف حق ندارد بگوید من اسلام شناسم، این بگوید من یک قسمی از مثلاً معقولات اسلام را ادراک کردم. آن هم که حکومت اسلامی را بررسی کرده و اطلاع پیدا کرده که وضع حکومت چه بوده او حق ندارد بگوید من اسلام شناسم، بگو من حکومت اسلام شناسم. ادعای اسلام شناسی جز برای آن که همه جهات اسلام را بداند چه جوری است و همه مراتب معنویت اسلام و مادیت اسلام را بداند، آن می تواند بگوید من اسلام شناسم» (صحیفه امام، ج ۸، ص ۵۳۰-۵۳۱).

سخن پایانی

مرحوم امام خمینی رضوان الله تعالی علیه امری توان به عنوان یکی از بارزترین مصادیق «فقیه در دین» به معنای قرآنی و روایی آن دانست که الگوی بسیار شایسته ای برای طلابی است که به دنبال دستیابی به مدارج بالای معنویت، عرفان، اخلاق و فقاقت هستند. حوزه علمیه برای پرورش عالمان ربانی که بتوانند مروجان احکام قرآن خداوند و سنت حضرت ختمی مرتبت و خاندان مطهر ایشان بوده و معلمان اخلاق و حافظان نفوس و فطرت مردم نسبت به مبدأ و معاد باشند باید زندگی و آثار علمی و سیره عملی عالمانی و الامقام مانند امام خمینی را الگو و محور تعلیم و تربیت رسمی خود قرار دهد. لازمه این امر توجه بیش از پیش به معرفت و عرفان اسلامی در حوزه های علمیه، چه در حوزه نظر و چه در حیطه عمل است. اگر به معنویت اصیل اسلامی توجه کافی نشود تشنگان معنویت در دنیای سراسر مادی و اشباع شده از تمنیات نفسانی، به معناگرایی های کاذب روی می آورند و موجب آسیب هایی می شود که در درازمدت - اگر نگوییم غیر قابل درمان - درمان آن بسیار سخت و پرهزینه و پزحمت خواهد بود. قطعاً فرصتی که امروزه برای روحانیت تشیع در امر تعلیم و تعلم و تبلیغ دین ایجاد شده، هیچگاه در طول تاریخ برای آنان فراهم نبوده است. امید است که متولیان امر بخصوص مسئولان محترم مرکز مدیریت حوزه های علمیه در برنامه ریزی های خود در مورد آموزش و پرورش طلاب علوم دینی، توجه کافی و وافی به سیره علمی و عملی امام خمینی داشته باشند تا ان شاء الله در آینده شاهد حضور عالمانی باشیم که در تراز مکتب اهل بیت (ع)، انقلاب و جمهوری اسلامی باشند؛ زیرا امام صادق (ع) فرمودند: «لَا يَسْتَعْنِي أَهْلٌ كُلُّ بَلَدٍ عَنْ ثَلَاثَةِ بَقَرَعٍ إِلَيْهِمْ فِي أَمْرِ دُنْيَاهُمْ وَأَخْرَجَتْهُمْ، فَإِنْ عَدِمُوا ذَلِكَ كَانُوا هَمَجًا: فقيه عالم و زرع و امیر خبیر مطاع و طبیب بصیر ثقة» (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۳۵)؛ یعنی مردم هر جامعه برای امور دنیا و آخرتشان به سه چیز نیاز دارند که اگر آنها را نداشته باشند همج [نوعی پشه ریز] خواهند بود: فقیه دانا و وارسته؛ فرمانده خوب و مطاع؛ پزشک آگاه مورد اطمینان.

الحاد جدید ایدئولوژی با پوشش علم

احمد سواری
دیبر پرونده

الحاد جدید جریانی است که در اوایل قرن ۲۱، به‌ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، با انتشار آثار نویسندگانی چون سم هریس، ریچارد داوکینز، دنیل دنت و کریستوفر هیچنز، به‌طور گسترده‌ای مورد توجه افکار عمومی قرار گرفت. این جریان با رویکردی صریح و انتقادی به باورهای دینی، به‌ویژه در فضای رسانه‌ای، به‌سرعت گسترش یافت و به یکی از مباحث داغ عصر حاضر تبدیل شد. اصطلاح «الحاد جدید» برای توصیف این رویکرد بی‌پرده و گاه متخاصم در نقد باورهای دینی به کار می‌رود.

این نویسندگان با اتکا بر یافته‌های جدید علمی، به‌ویژه زیست‌شناسی تکاملی و عصب‌شناسی شناختی، به نقد ریشه‌ای باورهای دینی پرداخته‌اند. آن‌ها با بررسی تأثیر منفی این باورها بر جامعه و تاریخ، تلاش کرده‌اند تا نشان دهند بسیاری از باورهای دینی ریشه در تفکر پیشا علمی و دوران جوامع ابتدایی دارند. در حالی که فیلسوفان خداناباور پیشین همچون برتراند راسل بر استدلال‌های منطقی و فلسفی تأکید می‌کردند، الحاد جدید با زبانی ساده و رویکردی بین‌رشته‌ای، به تحلیل علمی و اجتماعی باورهای دینی پرداخته و با لحنی صریح‌تر به نقد آن‌ها دست زده است.

تفاوت میان الحاد پیشین و جدید صرفاً در لحن و شدت انتقادات نیست، بلکه ریشه در تحولات عمیق در حوزه‌های فلسفه، علوم شناختی و مطالعات دینی دارد. الحاد قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، متأثر از جریان‌های فلسفی عقل‌گرایی و روش‌نگری، رویکردی ملایم‌تر و فلسفی‌تر به دین داشت. اندیشمندانی همچون برتراند راسل با تأکید بر عقلانیت و منطق، به بررسی تناقضات منطقی و پیامدهای اخلاقی و هستی‌شناسانه باورهای دینی پرداختند. نقدهای آن‌ها اگرچه جدی بود، اما اغلب در چارچوب یک بحث فلسفی و انتقادی صورت می‌گرفت و لزوماً به نفی کلی معنویت یا ارزش‌های دینی منجر نمی‌شد. الحاد جدید، تحت تأثیر پیشرفت‌های چشمگیر در علوم شناختی، زیست‌شناسی تکاملی و مطالعات تاریخی ادیان، رویکردی تجربی‌تر و مبتنی بر شواهد عینی به دین دارد. این جریان با بهره‌گیری از یافته‌های علمی و روش تجربی، به بررسی ریشه‌های روان‌شناختی، اجتماعی و تاریخی باورهای دینی پرداخته و تلاش می‌کند تا نشان دهد بسیاری از این باورها ریشه در تفکرات پیشا علمی و نیازهای روان‌شناختی انسان دارند. آنان با رویکردی تهاجمی و گاه جنجالی تلاش دارند نشان دهند دین نه تنها با علم در تضاد است، بلکه می‌تواند تهدیدی برای جامعه و حقوق بشر باشد. اگرچه

از نظر فلسفی، نوآوری‌های چندانی در آثار ملحدان جدید مشاهده نمی‌شود، اما تأثیر اجتماعی و فرهنگی آن‌ها بر نسل جدید و فعالان اجتماعی چشمگیر بوده است.

دنیل دنت، هریس، داوکینز و هیچنز هر کدام در زمینه تخصصی خود همچون فلسفه، علوم اعصاب شناختی، زیست‌شناسی تکاملی و روزنامه‌نگاری فعالیت می‌کنند، اما همگی در ارائه یک چارچوب کلی برای الحاد جدید اتفاق نظر دارند. این چارچوب نظری، بر پایه مجموعه‌ای از فرضیات و دیدگاه‌های مشترک بنا شده است که به سه مؤلفه اصلی تقسیم می‌شود: مؤلفه متافیزیکی، مؤلفه معرفت‌شناسی و مؤلفه اخلاقی.

در مؤلفه متافیزیکی به پرسش‌هایی درباره وجود خدا و علل پدیده‌ها و جهان هستی می‌پردازند و دیدگاهی کاملاً ماتریالیستی و طبیعت‌گرا دارند و معتقدند که جهان، مادی است و هیچ نیروی ماورایی در آن دخالت نمی‌کند. در مؤلفه معرفت‌شناسی به چگونگی دستیابی به معرفت و معیارهای ارزیابی ادعاهای معرفتی می‌پردازند و بر اهمیت روش علمی تأکید می‌کنند و معتقدند که علوم تجربی تنها راه قابل اعتماد برای شناخت جهان است. در مؤلفه اخلاقی، رویکرد ملحدان جدید به اخلاق، ساده‌انگارانه و تقلیل‌گرایانه است و پیچیدگی‌های نهفته در فلسفه اخلاق را نادیده می‌گیرند. آنان به جای پرداختن به منابع غنی نظریه‌های اخلاقی و مبانی دقیق ارزش‌های اخلاقی، غالباً مدلی جهانی از اخلاق را ترویج می‌کنند که فاقد مبنای مشخصی است و نمی‌تواند زمینه‌های متنوع فرهنگی، تاریخی و فلسفی را که درک اخلاقی را شکل می‌دهند، توضیح دهد. این رویکرد ممکن است تصویری گمراه‌کننده ایجاد کند که اخلاق را می‌توان به‌سادگی در قالب مجموعه‌ای از اصول کاربردی جهانی بدون توجه به خاستگاه‌ها و تنوع‌های پیچیده آن تعریف کرد؛ در نتیجه، این امر می‌تواند منجر به غفلت از پیچیدگی‌ها و تنوع نظریه‌های مهم اخلاقی در سنت‌های فلسفی شود.

ملحدان جدید در نقد دین و ارائه جایگزین‌های علمی، به‌طور قابل توجهی بر علوم طبیعی تکیه می‌کنند. آن‌ها معتقدند که روش علمی، تنها یا حداقل بهترین راه برای شناخت جهان است و هر ادعایی برای اعتبار، نیازمند شواهد تجربی کافی است. با این حال، به نظر می‌رسد این رویکرد، آن‌ها را در دام نوعی از پوزیتیویسم قرن بیستم قرار داده است. پوزیتیویسم‌ها که زمانی نفوذ قابل توجهی داشتند، بر رد هر گونه معرفت فراتر از تجربه حسی تأکید می‌کردند؛ اما نقدهای فلسفی متعددی بر این دیدگاه وارد شده است. بسیاری از فیلسوفان معاصر، محدودیت‌های روشی آنان را و همچنین امکان شناخت فراتر از تجربه را نشان داده‌اند؛ بنابراین، ملحدان جدید با اتکای صرف به علوم تجربی، ناخواسته در دام مغالطات پوزیتیویست‌های

رادیکال افتاده و از نقدهای فلسفی جامع‌تر غافل مانده‌اند؛ به عبارت دیگر، این ملحدان در حالی به دنبال رهایی از قید و بندهای دین هستند که خود در بند محدودیت‌های یک جریان فکری خاص و منسوخ شده گرفتار آمده‌اند.

از دیدگاه ملحدان جدید، نه تنها علم تاکنون نتوانسته وجود خدا را به اثبات برساند، بلکه شواهد تجربی موجود حتی امکان وجود نیروی برتر فراطبیعی را نیز زیر سؤال می‌برند. آن‌ها بر این باورند که باورهای دینی، محصول فرایند تکامل زیستی هستند و می‌توان با استفاده از مفاهیم علمی، ریشه‌های روان‌شناختی و اجتماعی آن‌ها را به‌طور کامل تبیین کرد؛ به عبارت دیگر، هر گاه بتوانیم مکانیزم یک پدیده را از طریق علم توضیح دهیم، وجود هر گونه عامل فراطبیعی یا الهی برای آن پدیده منتفی می‌شود؛ اما این تبیین با پرسشی اساسی روبه‌رو می‌شود: آیا تبیین علمی یک پدیده، لزوماً به معنای نفی وجود هر گونه دلیل متافیزیکی برای آن پدیده است؟ اگر بتوانیم دین‌داری را به‌عنوان یک پدیده روان‌شناختی یا اجتماعی توضیح دهیم، آیا این بدان معناست که وجود هر گونه حقیقت فراتر از تجربه حسی، به‌طور قطعی رد شده است؟ به نظر می‌رسد این استدلال، یک پرسش غیرمنطقی دارد که در آن، یافتن علت یک پدیده با رد دلیل آن پدیده اشتباه گرفته شده است. این نوع خلط‌ها، از فقر فلسفی برخی از ملحدان جدید حکایت دارد.

یکی دیگر از انتقادات جدی بر الحاد جدید، رویکرد خصمانه و بنیادگرایانه آن نسبت به دین و حتی دین‌داران است. منتقدان این جریان بر این باورند که برخی از چهره‌های شاخص الحاد جدید، با توصیف دین به‌عنوان یک ویروس که باید از جامعه ریشه‌کن شود، از مرزهای نقد منطقی فراتر رفته و به نوعی بنیادگرایی الحادی روی آورده‌اند. این رویکرد تهاجمی نه تنها به گفت‌وگوی منطقی و مبتنی بر احترام متقابل کمک نمی‌کند، بلکه به تعمیق شکاف میان دین‌داران و ملحدان در جامعه دامن می‌زند. در واقع، این نوع از الحاد با جایگزین کردن ایدئولوژی خشک به‌جای دین، خود به نوعی استبداد منجر می‌شود؛ استبدادی با پوشش علم.

در این شماره، خوانندگان محترم «حریم‌امام» را به مطالعه دو مطلب خواندنی در همین زمینه دعوت می‌کنیم: ۱. «نگاهی به سه اثر مهم در حوزه علم و دین» که در واقع سه کتاب مهم در حوزه علم و دین و الحاد جدید بررسی و معرفی شده است. ۲. «مصاحبه با دکتر علی شهبازی» که با ایشان درباره اقسام الحاد، تاریخچه آن و آثار و نقدهای ملحدان جدید گفتگو کرده‌ایم. با توجه به اهمیت موضوع الحاد جدید، تصمیم بر آن شد که دو شماره در این باره اختصاص یابد. در شماره بعدی به رویکرد دیگری از الحاد جدید خواهیم پرداخت.

تقابل تمام عیار الحاد جدید با دین داران

الحاد جدید در موارد بسیاری، شباهت عجیبی با بنیادگرایی دینی دارد



دکتر علی شهبازی، استاد دانشگاه، نویسنده و پژوهشگر حوزه فلسفه، الهیات و فلسفه دین، با آثار متعدد و تأثیرگذار خود، چهره‌ای آشنا در حوزه اندیشه و دین است. ایشان با تألیف آثاری چون «الحاد جدید»، و ترجمه‌های ارزشمندی از متون کلاسیک و معاصر فلسفه دین، به تحلیل و بررسی دقیق مباحثی چون رابطه علم و دین و الهیات تطبیقی پرداخته است. ایشان، علاوه بر کتاب مذکور، ترجمه آثار فاخری چون «فلسفه آبی کلیسا»، «بازتاب‌های کلام اسلامی در فلسفه یهودی»، «فلسفه اسپینوزا»، «یهودیت مدرن»، «تکامل، تصادف، و خدا»، «خدا و الحاد جدید»، «آیا علم و دین سازگارند؟»، و... را در کارنامه علمی خود دارد.

می‌توان گفت از زمانی که دین به صورت نظام‌مند مطرح شد، این نوع الحاد نیز وجود داشت که زیرمجموعه الحاد نظری قرار می‌گیرد. الحاد معرفت‌شناسانه هم همان لادری‌گری محسوب می‌شود. این نوع از الحاد به معنای عام است، یعنی عدم باور، نه اینکه باور به عدم وجود خدا باشد؛ یعنی فرد از نظر معرفت‌شناسی، به نتیجه‌ای نرسیده که خدایی وجود ندارد و همچنین به نتیجه‌ای نرسیده که خدایی وجود دارد. یکی دیگر از موارد الحاد نظری آن است که خود را در مسئله شر نشان می‌دهد و البته سابقه‌ای طولانی دارد؛ اما صورت‌های جدید آن بسیار متنوع‌تر است. همچنین در زیرمجموعه الحاد نظری، می‌توانیم الحاد فمینیستی را بیاوریم که نوعی الحاد اجتماعی است. الحاد انسان‌شناختی نیز در این دسته قرار می‌گیرد. مثال روشن آن گفته فویرباخ است که می‌گوید «انسان جای خدا نشسته است» و پیش‌تر می‌گفتند «خدا انسان را به صورت خویش خلق کرده» و حالا می‌گوییم «انسان خدا را به صورت خویش ساخته است». این نوعی از الحاد انسان‌شناختی است. الحاد انسان‌شناختی اگر چه از فویرباخ برگرفته شده،

خدا را ارائه دهند؛ اما سبک زندگی آنان ماتریالیستی است؛ یعنی زندگی و مدل زیست آنان به گونه‌ای است که گویی نه زندگی واپسینی وجود دارد و نه خدایی که ناظر و مدبر و دست‌اندرکار است. نوع زیست یک خدا باور باید با یک خدا ناباور تفاوت داشته باشد و وقتی چونگی زندگی کسی که به لحاظ نظری خدا باور است با خدا ناباور تفاوت خاصی ندارد، آن فرد خواسته یا ناخواسته در عمل ملحد و خدا ناباور است. در واقع وقتی فرد بیگانه‌ای وارد جامعه‌ای بشود که مدعی خدا باوری هستند، باید نشانه‌های خدا باوری را هم در عمل و هم در گفتار در آن جامعه ببینند. این مرزی است بین الحاد عملی و الحاد نظری. الحاد عملی به زمان خاصی محدود نیست و در همه ادوار، افراد و جوامع به این نوع از الحاد مبتلا بوده‌اند.

نوع دیگر الحاد نظری است که ذیل آن انواع دیگری قرار می‌گیرد: از جمله الحاد فلسفی که دو قسم دارد: الحاد متافیزیکی و الحاد معرفت‌شناسانه. الحاد متافیزیکی به نفی وجود خدا و نفی ماوراء می‌پردازد و این نوع از الحاد سابقه‌ای طولانی دارد. این الحاد دیرینه است و

ممنون که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید. موضوع گفتگوی ما درباره الحاد جدید است که حضرت عالی کتابی با همین نام تألیف کرده‌اید. در ابتدا الحاد را برای ما تعریف بفرمایید و اینکه الحاد چه اقسامی دارد؟

الحاد دو معنای عام و خاص دارد: به معنای عام، بی‌باوری و به معنای خاص، به انکار خدا اشاره دارد. در فرهنگ ما، معنای دیگری نیز برای الحاد وجود داشته است؛ کسی که یکی از ضروریات دین را نمی‌پذیرفت، ملحد معرفی می‌شد. آنچه در آثار تألیفی من مدنظر است، الحاد به معنای خاص، یعنی نفی خدا و باورهای دینی است. الحاد به دو دسته تقسیم می‌شود: الحاد عملی و الحاد نظری. الحاد عملی به این معناست که فرد یا جامعه‌ای ممکن است به لحاظ نظری خدا باور باشند، اما در زندگی و چگونگی گذران آن و در روابط و مناسبات خود به گونه‌ای نشان می‌دهند و عمل می‌کنند که نشانی از خدا و محتوای باورهای دینی مشاهده نمی‌شود. اگر با این افراد صحبت شود، ممکن است اثبات کنند که خدا باورند و حتی براهین اثبات وجود

اما هر جایی که ارزش‌های انسانی را به جای ارزش‌های الهی بنشانیم، نوعی از الحاد انسان‌شناختی را مشاهده می‌کنیم. الحاد روان‌شناختی نیز نوع دیگری از الحاد است. افرادی مانند فروید و پیروان او تا به امروز، از نظر روان‌شناختی، خدا را جعل روان انسان می‌دانند.

یکی دیگر از موارد الحاد نظری، الحاد علمی است که اگر نگوییم در مقابل الحاد فلسفی، در کنار آن قرار می‌گیرد. الحاد علمی صورت جدیدی دارد و به‌طور کلی، کسانی که در این زمینه تحقیق کرده‌اند معتقدند این نوع الحاد، مدرن و مربوط به عصر جدید است. این نوع الحاد زمانی به وجود آمد که دیدگاه‌ها و باورهای انسان‌شناختی و جهان‌شناختی دینی در تقابل با دیدگاه‌ها و یافته‌های علمی جدید قرار گرفتند. مثال معروف آن، هیئت بطلمیوسی است که مبنای تفسیرهای دینی کتاب مقدس قرار گرفت و در مقابل آن، انقلاب کپرنیکی و سپس گالیله و در نهایت نظریه تکامل در تقابل با باورهای دینی قرار گرفتند. از این نظر، جریانی به وجود آمد که یافته‌های علمی را در تقابل با باورهای دینی قرار داد و این تقابل را ذاتی قلمداد کرد. به این دلیل، این جریان را الحاد علمی می‌نامیم و می‌تواند وجوه متعددی داشته باشد؛ از جمله کیهان‌شناختی، زیست‌شناختی و عصب‌شناختی.

در اینجا مایلیم قسم دیگری از الحاد را بر اقسام الحاد بیفزاییم که بسیار مهم و متأسفانه اهل تحقیق در این زمینه به آن توجه چندانی نکرده‌اند و آن الحاد دینی است. گاهی یک دین، فرقه، مکتب دینی، یا مذهب/مذاهبی از یک دین در فرایند تکامل خود در رویکردها، باورها، و دغدغه‌های فکری به جایی می‌رسد که، اگر بخواهیم به زبان خداواری توحیدی سخن بگوییم، خدا و آنچه لازمه باور توحیدی است به حاشیه می‌روند و قدیسان، اولیاء و ارباب ادیان جای خدا را می‌گیرند. همچنین شعائر و مناسک چنان پررنگ و حتی دنیوی می‌شوند که اگر پدیدارشناسانه نگاه کنیم نشانی از توحید و باورهای توحیدی نمی‌بینیم. در اینجا به باور من می‌توان به‌درستی از تعبیر الحاد دینی استفاده کرد. اگر مجال باشد در ادامه توضیح خواهیم داد. به‌طور کلی، دو نوع الحاد علمی و الحاد نظری وجود دارد که خدمت شما توضیح دادم.

آقای دکتر، به نظر می‌رسد با توجه به اهمیت موضوع و نیز مجال نشریه، این مبحث اخیر را همراه مطالب مرتبط دیگری به شماره و نوبت بعد موکول کنیم. با توجه به اقسامی که بیان کردید بفرمایید که مهم‌ترین نوع الحاد از نظر شما کدام یک است؟

با توجه به مطالعات و تأملاتی که داشته‌ام و مهم‌تر از آن با توجه به دغدغه‌ای که دارم و آن الحاد در سطح جامعه، صرف نظر از افراد و محافل فلسفی و الاهیاتی، است، مهم‌ترین انواع الحاد، الحاد با توجه به مسئله شر، الحاد فمینیستی، الحاد علمی (الحاد جدید)، و الحاد دینی است. برای من، این چند قسم الحاد اهمیت ویژه‌ای دارند. الحاد فلسفی و متافیزیکی که به نفعی وجود خدا می‌پردازد، به حوزه خاصی از جوامع آکادمیک تعلق دارد و حلقه‌های خاص خود را دارد. مخاطبان و گویندگان این بحث کاملاً تخصصی هستند و این حوزه خاص فیلسوفان و الهی‌دانان است. همچنین الحاد معرفت‌شناسی و ندانم‌انگاری و الحاد انسان‌شناختی و الحاد روان‌شناختی نیز از این دسته‌اند. این‌ها چون

الحادهای خاص و مخاطب و محافل آنها خاص و تخصصی هستند، برای من چندان حساسیت‌برانگیز نبوده و چندان محل تألم نبوده‌اند. مثلاً الحاد شر از آن قسم الحادی که معطوف به بطن جامعه و مربوط به بیرون از حوزه‌های تخصصی است، و عامه مردم به طرق گوناگون با آن دست به‌گریبان‌اند و وقتی انسان دچار درد و رنج می‌شود، درد و رنج عمیقی که از حوزه اختیار و قدرت او خارج است، نخستین پرسشی که به ذهنش خطور می‌کند این است که خدا کجاست و چرا دخالت نمی‌کند؟ این پرسش به‌ویژه در بلایای بزرگ و فراگیر، اعم از اجتماعی-انسانی و طبیعی، از اهمیت خاصی برخوردار است. تا آنجا که دیده‌ام پاسخ‌ها به مسئله شر در سطح فهم عامه، در واقع در اینجا نظر و دغدغه من معطوف به آن است، چندان نتوانسته است درک و فهم عموم را اقناع کند. منظوم هم اقناع نسبی است. مجموعه پاسخ‌ها شاید بتوانند به‌طور موقت به‌فرد آرامش خاطر دهند؛ اما مسئله را حل نمی‌کنند.

یا مثلاً یکی دیگر از الحادهایی که می‌تواند چالش جدی برای دینداران، به‌ویژه در حوزه فرهنگ اسلامی، ایجاد کند، الحاد فمینیستی است. از دل جریان فمینیسم، الهیات فمینیستی به وجود آمد و از دل این الهیات فمینیستی، بحث‌های الهیاتی فمینیستی شکل گرفت. برخی افراد ادعا کردند که دین، به هر زبانی که بازخوانی شود، در ذات خود زن‌ستیز است. دین در

می‌توان گفت که دو نوع بنیادگرایی وجود دارد: بنیادگرایی دینی و بنیادگرایی الحادی. در واقع، جریان‌های تکفیری به دو دسته تقسیم می‌شوند: دینی و الحادی. البته تاکنون شاهد حوادث تروریستی از سوی بنیادگرایان الحادی نبوده‌ایم و این ممکن است به این دلیل باشد که هنوز قدرت را به دست نگرفته‌اند؛ اما اگر به نوشته‌های ملحدان جدیدی که پیش‌تر نام بردم، مراجعه کنیم، می‌بینیم که آنها به‌صراحت از مبارزه سخن می‌گویند؛ و به همین دلیل بسیاری از تحلیل‌گران، الحاد جدید را الحاد مبارز یا الحاد مسلح خوانده‌اند. آنها به‌صراحت می‌گویند که «اگر نتوان ویروس را از بین برد، باید حامل آن را از بین برد.» آنها دین را به‌عنوان ویروس و زهر معرفی می‌کنند و معتقدند که تاریخ نشان داده است این زهر و ویروس زودنی نیست و باید حاملان آن را از بین برد. بنیادگرایان دینی نیز در ابتدا و قبل از به دست گرفتن قدرت، نمی‌گفتند که غیردینداران را خواهند کشت؛ اما بنیادگرایی دینی در روند تکاملی خود سر از افراط‌گری دینی در آورد. مبنای اولیه هر بنیادگرایی این است که «من بر حق هستم و دیگران بر باطل»؛ اما به‌مرور زمان، با صرف هزینه برای تبلیغات، به قدرت دست یافتند. وقتی متوجه شدند که طرف مقابل سرسخت است، به روش‌های مختلفی متوسل شدند. در یهودیت، بنیادگرایی در ابتدا به حذف رقیب نمی‌پرداخت، بلکه بحث حقانیت مطرح بود که به تدریج جنبه سیاسی پیدا کرد و در نهایت به استفاده از سلاح منجر شد.

ذات خود مردانه است و اگر می‌خواهیم زن دست‌کم در ردیف مرد قرار بگیرد و جای خود را در جامعه پیدا کند، باید تکلیف خود را با باورهای دینی مشخص کنیم. حتی معرفت‌شناسی‌های فراوانی مطرح شد که نشان‌دهنده مشکل مبنایی است و مشکل فقط تفسیر و نوع ادبیات و الفاظ نیست. این مشکلی است که امروزه الهی‌دانان و فقهای اسلام با آن دست به‌گریبان هستند.

در میان اقسام الحاد، به‌طور خاص به الحاد علمی اشاره کردید. اگر ممکن است، کمی بیشتر درباره چگونگی تعارض یافته‌های علمی با آموزه‌های دینی توضیح دهید و به برخی از نظریات علمی اشاره کنید که به عنوان پایه و اساس این ادعا مطرح می‌شوند. همچنین، معرفی شاخص‌ترین شخصیت‌هایی که در حوزه الحاد علمی فعالیت داشته‌اند، می‌تواند برای مخاطبان جذاب و خواندنی باشد.

بله در این الحاد گفته می‌شود که پیشرفت علوم تجربی و کشف حقایق علمی، بسیاری از باورهای دینی را زیر سؤال برده و نادرست بودن آنها را آشکار کرده است؛ به عبارت دیگر، ملحدان علمی معتقدند که جهان و پدیده‌های آن را می‌توان صرفاً با قوانین علمی و بدون نیاز به دخالت نیروهای ماورایی توضیح داد و تبیین کرد. آنها با استناد به نظریاتی مانند نظریه تکامل، در سطوح مختلف کیهانی، زمینی و زیستی تلاش می‌کنند تا باور به وجود خدا و دیگر باورهای دینی را رد و برای وجود چنین باورهایی تبیین‌های علمی و طبیعت‌گرایانه عرضه کنند. مهم‌ترین ویژگی الحاد علمی این است که بر خلاف الحاد فلسفی که بیشتر بر مبانی منطقی و فلسفی استوار است، به داده‌های تجربی تکیه می‌کند. برای مثال، در نظریات کیهان‌شناختی جدید، یکی از چهره‌های بارز استیون هاوکینگ است. در واقع، کیهان‌شناسان ملحد بیگ بنگ را آغاز هستی می‌دانند و قائل به مینا، مبدأ و عاملی برای طبیعت نیستند. همچنین در الحاد زیست‌شناختی می‌توان به ریچارد داکینز اشاره کرد؛ هرچند این جریان از تئوری تکامل داروین آغاز شد. در الحاد عصب‌شناختی نیز می‌توان به آثار کسانی مانند مایکل پرسینگر، متیو آلپر و لایونل تایگر اشاره کرد که می‌کوشند برای تبیین و توضیح باورهای دینی به فعل و انفعالات عصبی و شیمیایی مغز نگاه کنند و با یگانه‌انگاری ذهن و مغز، باورهای دینی را اموری طبیعی و محصول مغز انسان بدانند. برخی معتقدند که باور به وجود خدا در یک نقطه از مغز تولید می‌شود و اگر آن نقطه از مغز را دست‌کاری کنیم، باور دیگری به وجود می‌آید. همان‌طور که کاهش برخی هورمون‌ها موجب تغییر خلق و خوی انسان می‌شود و نیز با مصرف برخی مواد روان‌گردان حالتی به انسان دست می‌دهد، با دست‌کاری مغزی و سیستم عصبی انسان می‌توانیم هم تولید باور کنیم و هم اینکه باورها را تغییر دهیم.

انگیزه من برای تألیف کتاب «الحاد جدید» و همچنین ترجمه دو کتاب دیگر، بیشتر پرداختن به الحاد علمی از آن نوع که بر زیست‌شناسی تکاملی استوار است، و پاسخ به اشکالات ریچارد داکینز، دنیل دنت، سم هریس و کریستوفر هیچنز بوده است. این جریان به الحاد جدید معروف است؛ یعنی شاخه‌های الحاد علمی در یک جریان متمرکز شده‌اند.

تفاوت الحاد جدید و الحاد قدیم یا سنتی و مرسوم چیست؟

در ماهیت، الحاد جدید و الحاد متداولی که از قدیم می‌شناسیم تفاوت چندانی ندارند، اما از نظر روش، تاکتیک و رویکردها می‌توان تفاوت‌هایی را مشاهده کرد. عمده الحاد سنتی و مرسوم از سوی فیلسوفان مطرح می‌شد. یکی از وجوه تمایز الحاد جدید و سنتی این است که مخاطبان آن تغییر کرده‌اند. در حالی که همان‌گونه که گفتیم بحث‌های الحادی در گذشته عمدتاً در محافل آکادمیک و حلقه‌های خاص متخصصین فلسفه و الهیات مطرح می‌شدند، اکنون این مباحث به عرصه عمومی جامعه کشیده شده‌اند. به همین دلیل، نوع ادبیات آن نیز تغییر کرده و به جای اینکه فاخر و پیچیده و کاملاً فنی باشد، به ادبیاتی ساده‌تر و قابل فهم برای عموم تبدیل شده است. از دهه نود قرن بیستم، تلاش برای همه‌فهم کردن علوم آغاز شد و این تغییر ادبیات یکی از وجوه تمایز الحاد جدید است. وجه سوم تفاوت الحاد جدید با سنتی، نوع نگرش آن نسبت به دین و دین‌داران است. الحاد جدید به دین و مؤمنان نگاهی خصمانه دارد و هیچ‌گونه نرمنشی با دین و دین‌داران ندارد. برخی از الهی‌دانان این جریان الحادی را جریان الحاد مبارز یا الحاد مسلح نامیده‌اند. چرا که با روحیه‌ای مبارز طلب به جنگ دین و دینداران آمده است. این جریان وارد متن جامعه شده و ادبیات تازه، عامه مردم را مخاطب خود ساخته است. وجه دیگر الحاد جدید، ایدئولوژیک بودن آن است؛ به این معنا که مرام‌نامه‌ای برای کسب قدرت و حذف رقیب دارد. از این منظر، بسیاری این جریان الحادی را سیاسی می‌دانند و درباره سیاست الحاد جدید کتاب‌های متعددی نوشته شده است. بر این اساس این جریان الحادی را «بنیادگرا» نامیده‌اند. به نظر می‌رسد که این وصف برای الحاد جدید در موارد بسیاری، شباهت عجیبی با بنیادگرایی دینی دارد. این وجوه، الحاد جدید را از دیگر جریان‌های الحادی متمایز می‌کند. البته جریان‌های دیگری هم مانند جریان فمینیستی وجود دارند، اما مانند این نوع الحاد مسلح و ایدئولوژیک نیستند و خواهان مرگ دین‌داران نیستند.

چه عواملی باعث شد که الحاد جدید این‌گونه به سمت ایدئولوژیک شدن و در نهایت مبارزه علیه دین و حذف رقبای دین‌دار گرایش پیدا کند؟ یعنی دین و دین‌داری برای آنان چه خطری در پی دارد؟

اجازه دهید این مسئله را در یک پس‌زمینه تاریخی مطرح کنیم تا ماهیت این تقابل روشن‌تر شود. می‌دانید که آرمان روشنگری در قرن هجده و نوزده بر قدرت عقل و علم استوار بود. در واقع در اینجا با نوعی ایمان مواجه هستیم: ایمان به قدرت عقل و مرجعیت آن، مرجعیتی که مطلق و فراگیر و در معرفت نافی هر گونه نسبیت‌گرایی و در سطح اجتماع نافی کثرت‌گرایی است؛ به عبارت دیگر لازمه آرمان روشنگری، گذشتن از مرجعیت دینی و شکل‌گیری نظام‌های اجتماعی سکولار که بنیان آن را علم تشکیل می‌دهد. انتظاری که در میان عالمان علوم اجتماعی شکل گرفت این بود که به موازات ترقی و پیشرفت عقلانیت علمی شاهد افول دین، به‌ویژه در عرصه عمومی، و گسترش سکولاریسم خواهیم بود.

اما آن انتظار و آن پیش‌بینی تحقق چندانی پیدا نکرد. اواخر قرن نوزده آفرینش‌باوران قوت گرفتند و نظریه آفرینش‌باوری زمین جوان در محافل دینی جای خود را باز کرد. در دهه اول قرن بیستم شاهد شکل‌گیری بنیادگرایی دینی در آمریکا و سپس گسترش آن به دیگر قلمروهای غربی بودیم. یکی از نشانه‌های این پدیده، انتشار گسترده یک جزوه دینی بود که در ابتدا پنج میلیون نسخه از آن به فروش رفت و به سرعت در جامعه آمریکا محبوب شد. این امر باعث شگفتی بسیاری از ناظران شد که انتظار داشتند دین از صحنه کنار برود، اما برعکس آن اتفاق افتاد و حتی به اروپای غربی نیز کشیده شد. در حوزه آکادمیک نیز تحولات مهمی رخ داد. پس از نظریه داروین، همان‌طور که گفتیم دو جبهه متخاصم در برابر هم شکل گرفتند. یک جبهه با تکیه بر جهان‌بینی طبیعت‌گرایانه، نظریه داروین را ابزاری برای نفی خدا و نظم و غایت در جهان می‌دید. در مقابل، جبهه‌ای دیگر بار نظریه تکامل داروینی و تکیه بر روایت کتاب مقدس درباره آفرینش، به آفرینش‌باوری معروف شد. این جریان معتقد بود که پدیده‌های کیهانی به دست خدا و با خالقیت و تدبیر الهی شکل می‌گیرند و این باور را از تفسیر کتاب مقدس به دست می‌آوردند.

اگر دقت کنید کاملاً پیداست که صف‌ها و جبهه‌های متقابل شکل گرفته‌اند. از همین‌جا می‌توان فرایندی را ترسیم کرد که نتیجه آن تخاصم ایدئولوژیک است. رشد بنیادگرایی دینی در آمریکا و تکیه آن بر آفرینش‌باوری و غلبه بینش علمی و گسترش آن و تکیه علم‌گراها (در اینجا تکامل‌گراها طبیعت‌گرا و خداناباور) بر نظریه تکامل، خود را در عرصه اجتماع و حتی مراکز آموزشی نشان داد. هر چه به دهه‌های پایانی قرن بیستم نزدیک می‌شویم این جبهه‌گیری وضعیت بارزتر و تازه‌تری پیدا می‌کند. نظریه آفرینش‌باوری صورت و سیرت علمی هم پیدا کرد. نظریه طراحی هوشمند با نظریه تنظیم ظریف کیهانی نظریه‌هایی هستند که عالمانی در حوزه‌های علمی تجربی مطرح کردند و تا به امروز همچنان مطرح

برخی از الهی‌دانان این جریان الحادی را جریان الحاد مبارز یا الحاد مسلح نامیده‌اند. چرا که با روحیه‌ای مبارز طلب به جنگ دین و دینداران آمده است. این جریان وارد متن جامعه شده و ادبیات تازه، عامه مردم را مخاطب خود ساخته است. وجه دیگر الحاد جدید، ایدئولوژیک بودن آن است؛ به این معنا که مرام‌نامه‌ای برای کسب قدرت و حذف رقیب دارد. از این منظر، بسیاری این جریان الحادی را سیاسی می‌دانند و درباره سیاست الحاد جدید کتاب‌های متعددی نوشته شده است. بر این اساس این جریان الحادی را «بنیادگرا» نامیده‌اند. به نظر می‌رسد که این وصف برای الحاد جدید چندان هم وصف نامناسبی نیست. الحاد جدید در موارد بسیاری، شباهت عجیبی با بنیادگرایی دینی دارد. این وجوه، الحاد جدید را از دیگر جریان‌های الحادی متمایز می‌کند. البته جریان‌های دیگری هم مانند جریان فمینیستی وجود دارند، اما مانند این نوع الحاد مسلح و ایدئولوژیک نیستند و خواهان مرگ دین‌داران نیستند

بوده و رونقی نسبی پیدا کرده‌اند. از طرف دیگر، تکامل‌گراها خداناباور هم کامیابی طرف را مشاهده می‌کنند و هم شاهد عدم تحقق پیش‌بینی عالمان علوم اجتماعی در مورد غلبه تمام‌عیار سکولاریزم هستند و دین به‌طور کلی و بنیادگرایی به‌طور خاص همچنان خود را در عرصه عمومی نشان می‌دهد، و به قول استیون لدر و اینک بسیاری از متفکران حوزه علوم اجتماعی معتقدند که سکولاریسم (دنیوی و غیردینی کردن) در واقع آن‌طور که انتظار می‌رفت تحقق نیافت و بلکه خودش محصول ایدئولوژی بود. حال الحاد جدید برای خود مأموریت تعیین می‌کند که دخالت کرده این روند را تسریع کند.

اکنون دو جریان، یکی دینی دیگری علمی، در واقع دو ایدئولوژی، که هر دو مطلق‌گرا هستند در برابر هم قرار گرفته‌اند. هر دو جریان نیز جهان‌شمول و مدعی حقانیت هستند: بنیادگرایی دینی و بنیادگرایی الحادی. پای «حقانیت» و مطلق بودن آن که به میان بیاید به دنبالش با پدیده‌ای به نام «تکفیر» مواجه هستیم. از این رو اگر هر دو جریان را تکفیری بخوانیم چندان بی‌راه نیست. از دهه ۱۹۸۰، شاهد ظهور آثاری در زمینه زیست‌شناسی، عصب‌شناسی و کیهان‌شناسی هستیم که به زبانی ساده و قابل فهم برای عموم نوشته شده‌اند. این امر به گسترش علمی که بر نظریه تکامل داروینی استوار است، کمک کرد. در اواخر قرن بیستم، مناظره‌ها میان این دو جبهه شدت گرفت و در آغاز قرن بیست و یکم، حادثه ناگواری توسط دین‌داران بنیادگرا رخ داد؛ در سپتامبر ۲۰۰۱، گروه بنیادگرای اسلامی القاعده برج‌های دوقلوی نیویورک را منفجر کردند. این حادثه به نام دین انجام شد.

پس قوت گرفتن بنیادگرایی دینی، پیدایش نظریه‌های علمی یا شبه‌علمی همچون نظریه طراحی هوشمند و تنظیم ظریف کیهانی در میان مسیحیان ضد نظریه تکامل در آمریکا و بالاخره حملات ۱۱ سپتامبر در مجموع بهانه‌ای شد که جریان الحاد جدید در عموم رسانه‌های جمعی حاضر و پرچمداران آن علیه دین و باورهای دینی تبلیغ کنند.

چرا برخی از ملحدان پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، تمام ادیان ابراهیمی را به یک اندازه مسئول این رویداد تلقی کرده و به کلیت دین و خدا باوری حمله کردند، در حالی که این حادثه توسط یک گروه تندرو و تروریستی با نام القاعده انجام شده بود؟

اولاً، با توجه به آنچه گفتیم، حوادثی مانند ۱۱ سپتامبر فقط بهانه بود و پیش‌تر رویایی و صف‌آرایی شکل گرفته بود. ثانیاً، یکی از خصوصیت‌های جدی ملحدان جدید، مثلاً ریچارد داکینز، با الهیات و فلسفه و به دنبال آن الهیدانان و فیلسوفان خداناباور است. از همین روست که با دینداران معتدل به شدت دشمنی می‌کنند. چرا؟ چون بر پایه پیش‌فرض‌هایی که دارند و بر اساس اینکه، همچون افراطیون دینی، برداشتی ظاهر‌گرایانه از متون مقدس دارند، دین را همین می‌دانند که گروه‌های افراطی نماینده و سخن‌گوی آن هستند. از این رو می‌گویند الهیدانان و متفکران دینی معتدل مانع از آن می‌شوند که دین از میان برود. آنها موجب پایداری دین بوده و هستند. ملحدان جدید، همان‌طور که در کتاب الحاد جدید آورده‌ام، تکیه‌گاه‌ها و پیش‌فرض‌هایی دارند که تعیین‌کننده‌اند؛ پیش‌فرض‌هایی مانند

طبیعت‌گرایی، تعارض ذاتی علم و دین، باور مطلق به مرجعیت علم و عقل، باطل بودن و زیان بار بودن دین برای بشر و نظایر اینها. در این صورت، هر شخص، جریان، یا اندیشه‌ای که موجب پایداری دین و باورهای دینی و تقویت آنها شود از نظر ملحدان جدید دشمن علم و عقل تلقی می‌شود و لذا هدف خصومت آنها قرار می‌گیرد. از این نظر در حال حاضر دین و باورهای دینی توحیدی به سبب آنکه جبهه مقابل آنها به صورت نمایان قلمداد می‌شود هدف دشمنی آنهاست و گر نه مبارزه آنها به ادیان ابراهیمی محدود نیست.

در اینجا لازم می‌دانم مطلبی را مطرح کنم که شاید شگفت‌انگیز باشد و تنها به طرح مطلب می‌پردازم و جای توضیح و تفصیل آن اینجا نیست. جریان الحاد جدید به سبب دیدگاه حقانیت‌محور و مطلق‌گرایی آن، که در این مورد درست‌متناظر با دشمن بنیادگرایی دینی خود است، نمی‌تواند با نسبیت‌گرایی معرفت‌شناختی و کثرت‌گرایی فرهنگی سازگار باشد. در واقع من این جریان را تهدیدی هم برای تمدن نوین غرب می‌دانم.

مشخصاً بیان بفرمایید که جریان الحاد جدید از چه تاریخی و چگونه و توسط چه کسانی و با چه اهدافی شکل گرفت؟

پس از حادثه یازدهم سپتامبر گروهی از متفکران ملحد که دیدگاه‌های مشابهی درباره دین داشتند، گرد هم آمدند. این افراد معتقد بودند که دین و خدا باوری نه تنها باطل، بلکه مضر و خطرناک است. در پی این حادثه، چهار نفر از این اندیشمندان، یعنی «دنیل دنت»، «ریچارد داکینز»، «سم هریس» و «کریستوفر هیچنز» کتاب‌ها و مقالاتی علیه دین و باورهای دینی نوشتند و کتاب‌های آنها مدت‌ها در زمره پرفروش‌ترین آثار بودند. آنها در این کتاب‌ها و مقالات و نیز در مصاحبه‌ها و گفت‌وگوهای تلویزیونی خود مرتب بر این مطلب تأکید می‌کردند که باور به خدا در عصر علم، باوری نامعقول است و دین پدیده‌ای خطرناک است. اصطلاح «الحاد جدید» در واقع در سال ۲۰۰۶ باب شد. در یکی از میزگردهایی که با حضور داکینز، دنت، هریس، و هیچنز برپا شده بود خبرنگاری که این جلسه را پوشش می‌داد، به طنز این چهار نفر را، با اشاره به چهار اسب‌سوار مکاشفه یوحنا در کتاب مقدس، «چهار اسب‌سوار الحاد» نامید. این نشست به نوعی اعلام جنگ علیه دین و دین‌داران بود و تعبیر «چهار اسب‌سوار الحاد» به این معنا بود که این چهار نفر پیام‌آور مرگ دین هستند. این تعبیر مورد استقبال این چهار نفر قرار گرفت.

به طور کلی، چه انتقاداتی بر دیدگاه‌ها و استدلال‌های ملحدان جدید وارد می‌دانید؟

به نظر می‌رسد که وجه مشترک این چهار نفر در عرصه الحاد، سطحی‌نگری است. درک آنها از دین بسیار سطحی است و آن را با افراط‌گرایی دینی یکی می‌دانند چرا که اولاً همان گونه که گفتم میانه خوبی با الاهیات ندارند و ثانیاً در کشان از متون مقدس ظاهر گریانه است. اینجاست که می‌توانم با قاطعیت بگویم که هر نقدی که شما به بنیادگرایی و افراط‌گرایی دینی داشته باشید آن نقد بر الحاد جدید نیز وارد است.

همین مطلب در مورد درک آنها از رابطه علم و دین نیز صادق است. به شیوه‌ای تقلیل‌گرایانه هر آنچه نتوان آن را از طریق علم تبیین کرد طرد و نفی می‌کنند. اگر چه آنها از منظر علمی به درستی مطالب را تبیین

می‌کنند، اما تبیین چگونگی پدیده‌ها و امور طبیعی با تبیین چرایی آنها متفاوت است و در الحاد علمی چنین تمایزی معنا ندارد. بر همین اساس وقتی می‌خواهند دین را تبیین کنند چون آن را باطل می‌دانند به منشأ آن می‌پردازند و در اینجا دچار مغالطه منشأ یا همان مغالطه تکوین می‌شوند: نشان دادن «علت» به جای «دلیل» و خلط «انگیزه» «انگیخته» است. آنها چگونگی را به جای چرایی می‌نشانند؛ در حالی که حوزه علم مربوط به چگونگی است و حوزه فلسفه و الاهیات به چرایی می‌پردازد. با تغییر مخاطب به عموم مردم غیر متخصص، شاید این رویکرد و ادبیات برای آنها مناسب باشد.

آیا در گذشته ملحدان همین رویکردها را نداشتند؟

در گذشته، الحاد و ملحدانی وجود داشتند، اما به این شکل که علیه دین و دین‌داران اعلام جنگ شود، وجود نداشت. در گذشته، چنان که گفتیم مثلاً الحاد فلسفی محدود به حلقه‌های تخصصی فلسفه و الاهیات بود و به عرصه عمومی کشیده نمی‌شد. این تغییرات مربوط به قرن اخیر است که الحاد وجه ایدئولوژیک پیدا کرده است. چون ایدئولوژیک شده و برای خود رسالت «تغییر» اوضاع قائل است، مخاطب عام برای الحاد مدرن مهم شده است. حتی کتاب‌هایی مثل «ژن خودخواه» و «ساعت‌ساز نابینا» اثر ریچارد داکینز که پیش از حادثه یازدهم سپتامبر منتشر شدند، از جمله آثار همه‌فهم هستند. با این حال تا پیش از ۱۱ سپتامبر، کتاب‌های الحادی که این ملحدان منتشر کردند نشانی از خصومت آشکار با دین و دینداران در آنها نبود. مثلاً آثاری مانند ساعت‌ساز نابینا از ریچارد داکینز یا ایده خطرناک داروین از دنیل دنت نسبت به دین و دینداران

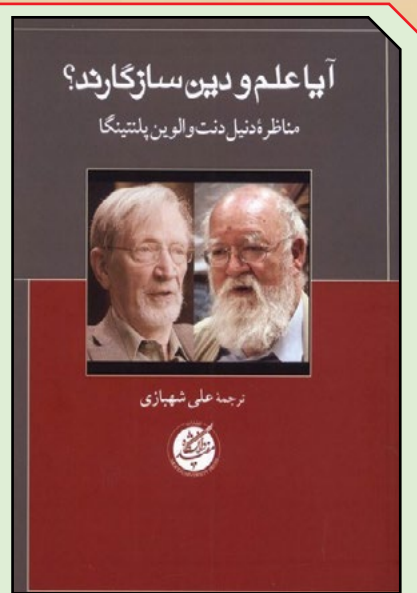
در ماهیت، الحاد جدید و الحاد متداولی که از قدیم می‌شناسیم تفاوت چندانی ندارند، اما از نظر روش، تاکتیک و رویکردها می‌توان تفاوت‌هایی را مشاهده کرد. عمده الحاد سنتی و مرسوم از سوی فیلسوفان مطرح می‌شد. یکی از وجوه تمایز الحاد جدید و سنتی این است که مخاطبان آن تغییر کرده‌اند. در حالی که همان گونه که گفتیم بحث‌های الحادی در گذشته عمدتاً در محافل آکادمیک و حلقه‌های خاص متخصصین فلسفه و الاهیات مطرح می‌شدند، اکنون این مباحث به عرصه عمومی جامعه کشیده شده‌اند. به همین دلیل، نوع ادبیات آن نیز تغییر کرده و به جای اینکه فاخر و پیچیده و کاملاً فنی باشد، به ادبیاتی ساده‌تر و قابل فهم برای عموم تبدیل شده است. از دهه نود قرن بیستم، تلاش برای همه‌فهم کردن علوم آغاز شد و این تغییر ادبیات یکی از وجوه تمایز الحاد جدید است. وجه سوم تفاوت الحاد جدید با سنتی، نوع نگرش آن نسبت به دین و دین‌داران است. الحاد جدید به دین و مؤمنان نگاهی خصمانه دارد و هیچ‌گونه نرمشی با دین و دین‌داران ندارد

خصومت و ستیزی از آن قسم که در ادبیات ملحدان جدید پس از انفجار برج‌های دوقلومی بینیم در آنها دیده نمی‌شود.

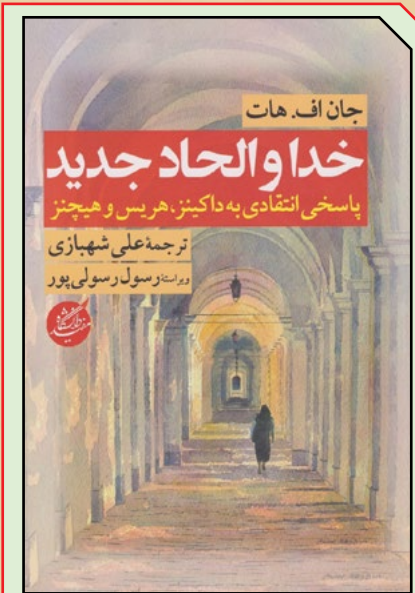
بنابراین، می‌توان گفت که دو نوع بنیادگرایی وجود دارد: بنیادگرایی دینی و بنیادگرایی الحادی. در واقع، جریان‌های تکفیری به دو دسته تقسیم می‌شوند: دینی و الحادی. البته تاکنون شاهد حوادث تروریستی از سوی بنیادگرایان الحادی نبوده‌ایم و این ممکن است به این دلیل باشد که هنوز قدرت را به دست نگرفته‌اند؛ اما اگر به نوشته‌های ملحدان جدیدی که پیش‌تر نام بردم، مراجعه کنیم، می‌بینیم که آنها به صراحت از مبارزه سخن می‌گویند؛ و به همین دلیل بسیاری از تحلیل‌گران، الحاد جدید را الحاد مبارز یا الحاد مسلح خوانده‌اند. آنها به صراحت می‌گویند که «اگر نتوان ویروس را از بین برد، باید حامل آن را از بین برد.» آنها دین را به عنوان ویروس و زهر معرفی می‌کنند و معتقدند که تاریخ نشان داده است این زهر و ویروس زدودنی نیست و باید حاملان آن را از بین برد. سم هریس و داکینز به صراحت در آثار و مناظرات خود این مطالب را بیان کرده‌اند. سم هریس در کتاب پایان ایمان می‌نویسد که هر مؤمن می‌تواند برای زیست اجتماعی خطرناک باشد. ریچارد داکینز در یکی از مناظرات خود دلار آمریکا را که نماد دینی دارد، پاره می‌کند و دلار را نماد داروین را نشان می‌دهد و می‌گوید که اگر روزی قدرت پیدا کند، این دلار را جایگزین آن خواهد کرد. بنیادگرایان دینی نیز در ابتدا و قبل از به دست گرفتن قدرت، نمی‌گفتند که غیردینداران را خواهند کشت؛ اما بنیادگرایی دینی در روند تکاملی خود سر از افراط‌گری دینی در آورد. مینای اولیه هر بنیادگرایی این است که «من بر حق هستم و دیگران بر باطل»؛ اما به مرور زمان، با صرف هزینه برای تبلیغات، به قدرت دست یافتند. وقتی متوجه شدند که طرف مقابل سرسخت است، به روش‌های مختلفی متوسل شدند. در یهودیت، بنیادگرایی در ابتدا به حذف رقیب نمی‌پرداخت، بلکه بحث حقانیت مطرح بود که به تدریج جنبه سیاسی پیدا کرد و در نهایت به استفاده از سلاح منجر شد. همچنین در اسلام، جنگ مسلحانه در ابتدا مطرح نبود و بحث حقانیت در اولویت بود. حق بودن یک گروه به معنای باطل بودن دیگری تلقی شد و وقتی تقابل نظری و معرفتی مطرح شود، حذف فیزیکی نیز ممکن است به دنبال آن بیاید.

در الحاد جدید، این مسیر به صراحت اعلام می‌شود و در مطالب و سخنان آنها آمده است که هدف از بین بردن زهر و ویروس دین و مبارزه با حاملان آن است. وقتی زیر عنوان کتاب هیچنز این است که «دین چگونه همه چیز را مسموم می‌کند»، چه برداشتی می‌توان از آن داشت؟ همچنین داکینز در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گوید که اگر به کودکان تجاوز شود، همه مردم جهان اعتراض می‌کنند، اما چرا در مقابل بدترین تجاوز به کودکان که همان القای مناسک و باورهای دینی است، کسی اعتراض نمی‌کند؟ او معتقد است که ذهن کودک هر روز مسموم می‌شود و این بدتر از تجاوز جنسی است. این سخنان داکینز نشان می‌دهد که اگر قدرت پیدا کند، به مبارزه عملی با دین‌داران بر خواهند خاست. سم هریس نیز در جایی از جنگ هسته‌ای سخن می‌گوید و اعلام می‌کند که اگر قدرت به دست بگیرد، به جنگی تمام‌عیار با دین‌داران خواهد پرداخت.

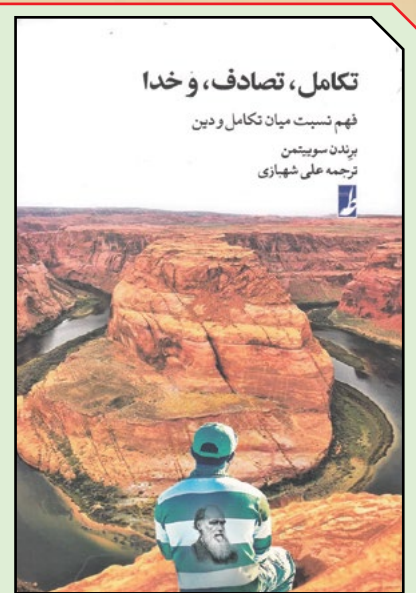
نگاهی به سه اثر مهم در حوزه علم و دین



آیا علم و دین سازگارند؟
مناظره دنیل دنت و آلوین پلنتینگا
ترجمه: علی شهبازی
قم: انتشارات دانشگاه مفید



خدا و الحاد جدید
پاسخی انتقادی به داکینز، هریس و هیچنز
نویسنده: جان اف هات
ترجمه: علی شهبازی
قم: انتشارات دانشگاه مفید



تکامل، تصادف و خدا
فهم نسبت میان تکامل و دین
نویسنده: برندن سوییتمن
ترجمه: علی شهبازی
قم: انتشارات طه

در سطح انقلاب کپرنیکی دانست. این انقلاب علمی، همچون دیگر انقلاب‌های علمی، از همان آغاز چالش برانگیز بود. این چالش‌ها بی‌درنگ از حوزه علم فراتر رفت و الاهیات، دین، فلسفه و اخلاق را نیز فراگرفته، جبهه‌های گوناگونی در برابر هم شکل گرفت. دو جبهه متخاصم اصلی با تکیه بر دو جهان بینی متعارض در برابر هم صف کشیدند: داروینیسیم الحادی و آفرینش باوری بنیادگرایانه. نویسنده کتاب تکامل، تصادف و خدا به خوبی توانسته است هم نظریه تکامل را با بیانی روشن و قابل فهم مطرح و بررسی و هم لوازم الاهیاتی-دینی-اخلاقی آن را بیان و از منظر فلسفی رویکردهای طبیعت‌گرایانه استوار بر این نظریه را نقد کند.

می‌دانیم که نظریه تکامل از همان آغاز خود حربه‌ای شد علیه نظریه‌های کتاب مقدسی و آفرینش باورانه در باب عالم و آدم. از این رو آنچه در نخستین نگاه از این منظر جلب توجه می‌کند این است که طرفداران طبیعت‌گرایی این نظریه با حذف عنصر «غایت» در پدیده‌های طبیعی، تکامل را فرایندی طبیعی و مبتنی بر عنصر تصادف و انتخاب طبیعی و فاقد هرگونه غایت و هدف از پیش طراحی شده می‌دانند و از اینجا

زمینه پاسخ می‌دهند. علاوه بر دو کتاب فوق، مناظره تاریخی و خواندنی بین دنیل دنت و آلوین پلنتینگا در کتاب «آیا علم و دین سازگارند؟» به صورت مستقیم به یکی از چالش برانگیزترین پرسش‌های این حوزه می‌پردازد. این مناظره علمی، با ترجمه دکتر علی شهبازی، فرصتی را برای علاقمندان فراهم می‌کند تا به طور مستقیم شاهد مواجهه دو فیلسوف برجسته خدا باور و خدا ناپاوار با این پرسش باشند و به ارزیابی استدلال‌های طرفین بپردازند.

تکامل، تصادف و خدا فهم نسبت میان تکامل و دین

برندن سوییتمن، خدا باور مسیحی، استاد فلسفه و مباحث مربوط به حوزه علم و دین است. سال‌های تدریس در دانشگاه و داشتن دغدغه‌های فکری-دینی، او را به نویسنده‌ای فاخر نویس و منسجم تبدیل کرده است. کتاب تکامل، تصادف و خدای او را به جرئت می‌توان یکی از بهترین کتاب‌ها درباره نظریه تکامل، پیامدهای آن و چگونگی سازگاری آن با دین دانست.

نظریه تکامل داروینی را به درستی می‌توان انقلابی

در عصر پیچیدگی و پرسشگری کنونی، تقاطع علم و دین به یکی از جذاب‌ترین و چالش برانگیزترین عرصه‌های گفت‌وگو تبدیل شده است. پیشرفت‌های علم به ویژه در زیست‌شناسی تکاملی، پرسش‌های بنیادینی درباره منشأ و ماهیت حیات را مطرح کرده است. از سوی دیگر، دین همچنان به عنوان منبع مهم معنویت و هویت برای بسیاری از افراد ایفای نقش می‌کند. در این میان، پرسش همیشگی این است که آیا آموزه‌های دینی با یافته‌های جدید علمی می‌توانند سازگار باشند؟ آیا می‌توان هم به خدا اعتقاد داشت و هم نظریه تکامل را پذیرفت؟

دو کتاب «تکامل، تصادف و خدا» و «خدا و الحاد جدید» که هر دو با ترجمه روان علی شهبازی به فارسی منتشر شده‌اند، تلاش می‌کنند تا به این پرسش‌های بنیادین پاسخ دهند. نویسندگان صاحب‌نظر این کتاب‌ها، با ارائه تحلیل‌های مستدل، به بررسی رابطه پیچیده میان علم و دین پرداخته و تلاش می‌کنند تا تصویری روشن‌تر از این رابطه ارائه دهند. علاوه بر این، آن‌ها به نقد دیدگاه‌های الحادی راجع به ناسازگاری مطلق علم و دین پرداخته و به برخی از شبهه‌های رایج در این

به نفی «طرح»، «طراحی هوشمند» و به دنبال آن به نفی «طراح» می‌پردازند. در جبهه مقابل، آفرینش‌باوران بر عنصر غایت و طرح و نقشه و تدبیر الهی در پدیده‌های طبیعی تأکید و نظریه تکامل داروینی را از اساس باطل می‌دانند.

سوئیتمن با آگاهی از تاریخ تکامل و چالش‌های آن، ساختار کتاب را برای تحلیل و بررسی و پاسخ به مهم‌ترین مسائل مطرح در این باب در هشت فصل طراحی کرده است. وی در فصل اول ذیل عنوان «تکامل و دین در دنیای امروز» عمدتاً به واکنش‌های گوناگون به نظریه تکامل می‌پردازد؛ واکنش‌هایی از قبیل آفرینش‌باوری، سکولاریسم، تکامل خدا باورانه و الاهیات پویشی. فصل دوم با عنوان «نظریه تکامل»، از نظر مبنایی یکی از فصل‌های بسیار مهم کتاب است، که نویسنده در آن به مهم‌ترین مطالب مربوط به فهم و تاریخ تکامل و اقسام آن می‌پردازد. او پیش از پرداختن به تکامل و تاریخ آن و دیگر مسائل مربوط، برای درگیر کردن خواننده سه پرسش بسیار مهم را درباره نظریه تکامل مطرح می‌کند: ۱. مدعیات اصلی این نظریه کدام‌اند؟ ۲. چه شواهدی برای تأیید این نظریه ارائه شده است و آیا معتبرند؟ و ۳. این نظریه چه پیامدهایی برای موضوعات بیرون از علم، به‌ویژه در حوزه‌های فلسفه، دین و اخلاقیات دارد؟ تمایز این سه مسئله بسیار اهمیت دارد. پرداختن به دو مسئله نخست به عهده زیست‌شناسان تکاملی است اما مسئله سوم مستقل از آن دو بوده و پاسخ آن به عهده فیلسوفان و الاهیدانان است. این تفکیک موجب می‌شود که دو گروه زیست‌شناسان و فیلسوفان / الاهیدانان به مسائلی که در تخصص آن‌ها نیست ورود پیدا نکنند. او در همین فصل به پرسش نخست پاسخ می‌دهد، در فصل‌های سوم و چهارم پرسش دوم را بررسی کرده به تفصیل پاسخ می‌دهد و در فصول بعد به پرسش سوم با توجه به حوزه‌های مختلف بحث می‌پردازد. در واقع فصل‌های پنجم و ششم کتاب به تعبیر خود نویسنده، قلب سخن را در این کتاب تشکیل می‌دهد. در این فصل‌ها سوئیتمن به مسئله تصادف در فرایند تکامل می‌پردازد و به روش‌های گوناگون فلسفی که بیشتر یادآور روش و سخن فیلسوفان مشائی اسلامی است، نشان می‌دهد که این دیدگاه که تکامل تحت سیطره تصادف و اتفاق است دیدگاه اشتباه و دارای پیامدهایی ناگوار در درک ما از پیامدهای تکامل برای موضوعات خارج از زیست‌شناسی، مثلاً فلسفه و الاهیات است. وی دنباله همین مبحث را در دو فصل بعدی ادامه می‌دهد. او در ادامه نفی تصادف در فرایند تکامل، بر غایت‌مندی چنین فرایندهایی و دخالت فعل الهی تأکید می‌کند. این تأکید از آن روست که برندن سوئیتمن، همان‌گونه که در مقدمه‌ای که برای خواننده فارسی نوشته است و در مقدمه اصلی کتاب، از موضعی دفاع می‌کند که می‌توان آن را موضعی میانه با توجه به دو جبهه متخاصم داروینیسم الحادی و آفرینش‌باوری بنیادگرایانه

نماید: تکامل‌گرایی خدا باورانه.

خدا و الحاد جدید

پاسخی انتقادی به داکینز، هریس و هیچنز

جان اف هات الاهیدان مسیحی و متخصص در حوزه علم و دین است. او در طیف الاهیدانان پویشی، تکامل‌گرایان خدا باور و لذا معتقدان به سازگاری نظریه تکامل و دین قرار دارد. او نیز مانند بسیاری از دیگر الاهیدانان حوزه علم و دین به جریان الحاد جدید واکنش نشان داد و کتاب خدا و الحاد جدید او حاصل این واکنش است. نویسنده، ساختار کتاب را در هشت فصل تنظیم کرده است اما مترجم کتاب برای تکمیل بحث و غنای بیشتر آن فصلی از یکی دیگر از آثار جان اف هات را ترجمه و در اینجا به عنوان فصل نهم (خدایی برای تکامل) افزوده است. به علاوه، مقدمه‌ای که مترجم کتاب در معرفی جریان الحاد جدید و مبنای و مفروضات این جریان و نیز درباره مبنای فکری جان اف هات نوشته می‌تواند به فهم بیشتر مطالب کتاب و دغدغه‌های الاهیاتی افرادی مانند جان اف هات کمک کند.

درست است که در عنوان کتاب و برخی فصول آن از سه تن از ملحدان جدید نام برده شده است (داکینز، هریس و هیچنز)، اما موضوعاتی را مطرح کرده است که مشترک میان غالب منتقدان امروزی دین و باورهای دینی است. هات با توضیح تفصیلی «طبیعت‌گرایی»، آن را اصلی‌ترین مبنای فکری و جهان‌بینی الحاد جدید می‌داند. وی همچون دیگر

دو کتاب «تکامل، تصادف و خدا» و «خدا و الحاد جدید» که هر دو با ترجمه روان علی شهبازی به فارسی منتشر شده‌اند، تلاش می‌کنند تا به این پرسش‌های بنیادین پاسخ دهند. نویسندگان صاحب‌نظر این کتاب‌ها، با ارائه تحلیل‌های مستدل، به بررسی رابطه پیچیده میان علم و دین پرداخته و تلاش می‌کنند تا تصویری روشن‌تر از این رابطه ارائه دهند. علاوه بر این، آن‌ها به نقد دیدگاه‌های الحادی راجع به ناسازگاری مطلق علم و دین پرداخته و به برخی از شبهه‌های رایج در این زمینه پاسخ می‌دهند. علاوه بر دو کتاب فوق، مناظره تاریخی و خواندنی بین دنیل دنت و آلوین پلنتینگا در کتاب «آیا علم و دین سازگارند؟» به صورت مستقیم به یکی از چالش‌برانگیزترین پرسش‌های این حوزه می‌پردازد. این مناظره علمی، با ترجمه دکتر علی شهبازی، فرصتی را برای علاقمندان فراهم می‌کند تا به‌طور مستقیم شاهد مواجهه دو فیلسوف برجسته خدا باور و خدا ناباور با این پرسش باشند و به ارزیابی استدلال‌های طرفین بپردازند

منتقدان الحاد معتقد است که ملحدان جدید در تبیین و توجیه عقلانی این مبنای خود ناکام بوده و در نقد دین و باورهای دینی معمولاً تقلیل‌گرا (فروکاهش‌گر) هستند؛ فروکاستن همه مردم متدین، یکتاپرست به لفظ‌گرایان مربوط به کتاب مقدس، افراطیون جزم‌اندیش، واقعیت‌گرایان، افراد منحرف و فاسق، کسانی که مقصر درد و رنج‌های بشرند و متعصبین؛ فروکاستن معنای ایمان به باور بی‌خردانه و بی‌دلیل به هر آنچه فاقد ادله و شواهد؛ فروکاستن معنای «شواهد و قرائن» به آنچه تنها در دسترس علم است؛ فروکاستن کل واقعیت به آنچه از طریق علم قابل شناخت است؛ و بالاخره، فروکاستن مفهوم خدا به نوعی فرضیه که لابد علوم جدید آن را بی‌اعتبار کرده است. همچنین مانند دیگر منتقدان بر این مطلب تأکید می‌کند و تائید آن‌ها نشان می‌دهد که ملحدان جدید باینکه از نظریه‌های علمی، به‌ویژه نظریه تکامل کیهانی، زمینی و زیستی، نتایج فلسفی و الاهیاتی می‌گیرند، در واقع سواد چندانی در حوزه الاهیات و فلسفه ندارند. به گفته او ملحدان جدید، شاید به دلیل همین شناخت نابسندگی که از حوزه الاهیات دارند، در انتخاب هدف نقدهای خود مرتکب خطا شده‌اند، چرا که مصمم هستند با افراطیون از آفرینش‌باوران، بنیادگرایان و قائلان به طراحی هوشمند وارد نزاع و بحث شوند نه با دیگر الاهیدانان مهم.

آیا علم و دین سازگارند؟

مناظره دنیل دنت و آلوین پلنتینگا

بحث تعارض یا عدم تعارض علم و دین و امکان و چگونگی سازگاری میان آن‌ها از موضوعات پر مناقشه و داغ امروز است. در این کتاب دو فیلسوف بزرگ خدا باور و خدا ناباور، آلوین پلنتینگا و دنیل دنت، با طرح دیدگاه‌ها و براهین خود در موضوع دین و نظریه تکامل به مناظره پرداخته‌اند. بحث روشن‌گر آن‌ها به گونه‌ای است که اندیشه انتقادی محققان و دانشجویان حوزه الاهیات را برمی‌انگیزد.

کتاب با این دیدگاه پلنتینگا آغاز می‌شود که دین با نظریه تکامل سازگار است؛ چرا که دین‌داران معتقدند که خدا جهان موجودات زنده را آفریده است و کار را با استفاده از فرایند تکامل انجام داده است. دنت این دیدگاه را قویاً رد می‌کند، که به دنبال آن رشته‌ای از پاسخ‌ها از سوی طرفین مطرح می‌شود. طرفین مناظره هر دو فیلسوف و دارای مهارت‌های لازم در تحلیل‌های انتقادی هستند؛ چگونگی طرح ادعاها و استدلال‌های طرفین را می‌توان نوعی الگوی بحث و گفت‌و شنود برای کسانی دانست که دیدگاه‌های آن‌ها در موضوعات خاص و نظام باورهای آن‌ها در تقابل با هم است. مترجم کتاب مقدمه‌ای را در باب مناظره و اقتضانات آن و آنچه امروزه از آن انتظار می‌رود و نیز مطلبی را در توضیح استدلال معروف پلنتینگا، «استدلال تکاملی علیه طبیعت‌گرایی»، آورده است که برای توضیح برخی مطالب دشوار کتاب، مفید است.

از عوام فریبی بیزار بود و با کار و تلاش شخصی زندگی می‌کرد



امیر حیات‌بینی: حجت‌الاسلام والمسلمین مسیح مهاجری مدیر مسئول و سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی و از جانبازان واقعه ۷ تیر ۱۳۶۰، در گفت‌وگو با حریم‌امام ضمن اشاره به برخی فرازهای زندگانی والد خویش مرحوم آیت‌الله حاج شیخ علی محمد مهاجری (ره)، به برخی خصال اخلاقی و مواضع سیاسی آن مرحوم اشاره کرد. با تشکر از زحمات آقای خیاطی که در تهیه و تنظیم این مصاحبه ما را یاری کرد.

آیت‌الله شیخ علی محمد مهاجری عاقبت در مردادماه سال ۱۳۵۷ دارفانی را وداع گفت. جنازه ایشان پس از تشییع و اقامه نماز میت در عباس‌آباد تنکابن به قم منتقل شد و در گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) قم دفن شد.

تحصیلات ایشان در محضر چه کسانی بود؟ آیا اجازه اجتهاد داشتند؟

فرزند ارشد این خانواده علم و روحانیت، مرحوم آیت‌الله حاج شیخ علی محمد مهاجری، مقدمات علوم دینی را در مدرسه صدر بابل گذراند و برای ادامه تحصیل در حوزه علمیه قم، عازم این شهر شد. دوران تحصیل ایشان در قم، مصادف بود با اوائل تأسیس حوزه علمیه قم به دست توانای مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی معروف به آیت‌الله موسس.

در خاطرات شفاهی آیت‌الله حاج شیخ علی محمد مهاجری از ایشان شنیده شده است که می‌گفتند: «در مدرسه فیضیه، حجره‌ای در قسمت شمالی مدرسه داشتیم که اخوی، حاج شیخ اسماعیل هم در همان حجره با من زندگی می‌کرد. این حجره قبلاً در اختیار مرحوم آیت‌الله حاج میرزا مهدی امیرکلائی بود و ایشان بعدها که از قم رفته بودند، هر وقت به قم سفر می‌کردند به همین حجره می‌آمدند و ما افتخار میزبانی ایشان را داشتیم. مرحوم حاج میرزا مهدی، هر وقت به قم سفر می‌کردند به همین حجره می‌آمدند و ما افتخار میزبانی ایشان را داشتیم. مرحوم حاج میرزا

سیدابوالحسن اصفهانی و حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بود، بیست و پنجمین عالم روحانی از این سلسله بود که تا جد بیست و پنجم خود بلانقطاع همگی در کسوت پرافتخار روحانیت و تبلیغ دین بودند. بدین ترتیب، آیت‌الله حاج شیخ علی محمد مهاجری بیست و ششمین حلقه از این سلسله پرافتخار بود.

این خاندان روحانی، در منطقه عباس‌آباد تنکابن خدمات زیادی به مردم و دین مبین اسلام کردند. ساختن مساجد، تأسیس حوزه علمیه و حل مشکلات دینی مردم از جمله خدمات آنان بود.

در حوزه علمیه‌ای که اجداد مرحوم حاج شیخ علی محمد مهاجری در روستای «کاظم کلا» از توابع عباس‌آباد تنکابن تأسیس کرده بودند، صدها طلبه پرورش یافتند و در مناطق مختلف تنکابن، کلارستاق و کجور به ترویج دین پرداختند.

مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدیوسف مهاجری، در سفری که به درخواست جمعی از دوستان خود به «امیرکلا» ی بابل داشت به اصرار آنان در آن منطقه اقامت گزید و ازدواج کرد و صاحب فرزندی شد که دوتن از آنان به تحصیل علوم دینی پرداختند و ادامه سلسله روحانی در این خاندان را تضمین کردند.

سه پسر و سه دختر از مرحوم آیت‌الله حاج شیخ علی محمد مهاجری باقی ماند که از میان پسرهای یکی شغل آزاد دارد، یکی از مدیران ارشد دولتی بود و حالا بازنشسته است و یکی هم خودم هستم که روحانی شدم.

از وضعیت خانوادگی مرحوم والد (اجداد، اخوان و فرزندان) برای ما بفرمایید.

آیت‌الله حاج شیخ علی محمد مهاجری در سال ۱۲۸۰ هجری شمسی در خانواده‌ای روحانی، بافضیلت و خدمتگزار در امیرکلای بابل چشم به جهان گشود. والد معظم ایشان، مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدیوسف مهاجری، از علمای باتقوا و خدوم منطقه عباس‌آباد تنکابن بود که به امیرکلا هجرت کرده و در آنجا حل اقامت افکنده و به ترویج دین اسلام و مکتب اهل‌البیت (علیهم‌السلام) مشغول بود.

از میان ۶ فرزند ذکور ایشان، دو نفر موفق به تحصیل علوم دینی شدند که مرحوم آیت‌الله حاج شیخ علی محمد، فرزند ارشد و حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ اسماعیل فرزند چهارم بود که بعد از تحصیلات در بابل و قم، به پیشوای ورامین رفت و قسمت عمده عمر خود را در جوار حرم امامزاده جعفر به ترویج مکتب اهل‌بیت (علیهم‌السلام) گذراند و چند سالی نیز در تهران به امامت جماعت یکی از مساجد غرب تهران اشتغال داشت و سال‌های آخر عمر را در قم مجاور حضرت فاطمه معصومه (س) بود و در همان شهر رحلت نمود.

سلسله نسب این خانواده روحانی را تا دوران ائمه اطهار (علیهم‌السلام) بلانقطاع علمای دین تشکیل می‌دهند. مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدیوسف مهاجری که عالمی شناخته شده و صاحب اجازه از مراجع بزرگی همچون آیات عظام

مهدی که استاد فلسفه امام خمینی هم بودند، بسیار شوخ طبع و خوش مشرب بودند و ایامی که مهمان ما می شدند ما از محضرشان بسیار لذت می بردیم. اوائل ورود به قم به تحصیل لمعه و قوانین مشغول بودم و در همان زمان، امام خمینی که اواخر سطح (کفایتین) را می گذراندند، و مردی با جودت و بسیار جدی و باتقوا بودند، بیشتر وقتشان به درس و بحث می گذشت و در هر هفته حدود یکساعت برای معاشرت با دوستان، وقت می گذاشتند».

بعد از پایان تحصیلات سطح، آیت الله حاج شیخ علی محمد مهاجری با هدف تکمیل تحصیلات و دست یافتن به مراتب عالی علمیه به حوزه علمیه نجف اشرف عزیمت کرد. در نجف اشرف، ایشان از محضر علمای بزرگ آن زمان کسب فیض نمود و به درجه اجتهاد رسید و از چند تن از مراجع معروف عصر خود تصدیق اجتهاد دریافت کرد که از جمله آنها فقیه بزرگ و اصولی کم نظیر، جامع معقول و منقول، مرحوم علامه آیت الله العظمی حاج آفاضیاء عراقی (رحمة الله علیه) می باشد.

آیت الله حاج شیخ علی محمد مهاجری، باشنیدن خبر رحلت والد معظم خود، به منظور تفقد نسبت به اعضاء خانواده و فامیل، به ایران سفر کرد و قصد بازگشت به عراق را داشت ولی به درخواست و اصرار زیاد مردم منطقه عباس آباد تنکابن که موطن اصلی آباء و اجدادی ایشان بود و والد معظم ایشان آن زمان در آنجا زندگی می کردند، تصمیم به اقامت گرفت و به تبلیغ دین و خدمت به مردم منطقه همت گماشت. این اقامت و خدمت، مدت ۴۰ سال طول کشید و ایشان تا آخر عمر در همین منطقه به ترویج احکام دین اشتغال داشت تا این که در مردادماه سال ۱۳۵۷ به لقاء الله شتافت.

اوضاع و احوال مرحوم پدرتان در نجف اشرف چگونه بود؟

از دوران تحصیل در نجف اشرف، خاطرات شیرینی از مرحوم آیت الله حاج شیخ علی محمد مهاجری به یادگار مانده است که نشان دهنده تلاش ایشان برای تحصیل علوم دینی در نهایت تنگدستی است. این فراز از خاطرات شفاهی ایشان، بسیار شنیدنی است که: «در نزدیکی مدرسه ای که ما آنجا حجره داشتیم، مغازه ای بود که ما مواد غذایی و سایر مایحتاج را از آن مغازه می خریدیم. صاحب مغازه مرد بسیار خوبی بود که به روحانیت علاقه زیادی داشت. عده ای از ما به دلیل تنگدستی و فقر زیاد، ناچار بودیم مایحتاج مان را از اونسیه بخریم و او هم با ما همراهی می کرد و آنقدر صبر می کرد تا از ایران برای ما پول برسد و بدهی هایمان را بدهیم. این مرد آن قدر صبور و با کرامت بود که هرگز از ما طلبکاری نمی کرد و هر قدر طول می کشید صبر می کرد. بارها اتفاق می افتاد که اجناس مغازه او در اثر نسبه دادن تمام می شد و او دیگر پولی نداشت که جنس بیاورد حتی نمی توانست از عمده فروشی ها چیزی بخرد چون آن قدر به آنها بدهکار می شد که دیگر امکان نداشت بیشتر خرید کند. وقتی کار به اینجا می رسید، او مغازه اش را می بست و تا زمانی که از ایران برای ما پول بیاید و ما بدهی هایمان را به او بدهیم، مغازه را باز نمی کرد. به همین دلیل، مغازه داری او با آمدن یا نیامدن پول برای ما از ایران دایر یا بسته می شد

و البته ما هم در آن مدت که مغازه او بسته می شد دچار سختی و عسرت می شدیم».

این عالم ربانی مشابه همین وضعیت را در قسمت عمده ای از دوران خدمت به مردم بعد از بازگشت به ایران در موطن خود داشت. ایشان برای انجام هیچ یک از خدمات دینی که به مردم ارائه می داد، کوچک ترین سخنی از هزینه و پول به میان نمی آورد. هر جاهر کاری لازم بود انجام می داد، هر مشکلی وجود داشت حل می کرد و تا دیر وقت شب در مجالس و محافل مذهبی که توسط مردم برپا می شد وقت صرف می کرد و هیچ تقاضایی را چه مربوط به مراسم عزاداری و چه مراسم جشن های مذهبی بی پاسخ نمی گذاشت. در عین حال، تادمات ها از نظر معیشت روزگار به سختی گذراند و همزمان با خدمات مذهبی به مردم، اقدام به احداث باغ و انجام کارهای کشاورزی کرد و تا زمانی که این اقدام به ثمردهی برسد، روزگار به تنگدستی گذراند.

از خصال اخلاقی ایشان در منزل و اجتماع بفرمایید.

مرحوم آیت الله حاج شیخ علی محمد مهاجری، با مردم فقیر و محروم بسیار مانوس بود و با آنها و در میان آنها زندگی می کرد. خانه ایشان، پناهگاه محرومان بود و در کل منطقه نقطه امید و محل گشوده شدن عقده ها و حل مشکلات همه گرفتاران و حتی محور حل اختلافات محلی، قبیله ای، فامیلی و خانوادگی بود. بسیار اتفاق می افتاد که زن های بی پناه در اثر اختلافات خانوادگی و طرد شدن توسط شوهرانشان، به خانه ایشان مراجعه می کردند و تا زمان حل اختلاف در خانه ایشان می ماندند. گاهی این مدت، چند روز یا چند هفته طول می کشید و گاهی نیز به چند ماه و چند سال می رسید. دخترانی هم بودند که به دلیل از دست دادن پدر و مادر یا دلایل دیگر به خانه ایشان پناه می آوردند و تا تعیین تکلیف نهائی، هر مدت که طول می کشید در آنجا می ماندند و مثل دیگر اعضاء خانواده در آنجا زندگی می کردند.

تعداد زیادی از اینگونه دختران و همینطور زنان طلاق گرفته ای که به دلیل بی پناهی در خانه آیت الله حاج شیخ علی محمد مهاجری زندگی می کردند، از همانجا به خانه بخت می رفتند و زندگی خوبی

در فاصله ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۷ که سال اوج انقلاب اسلامی بود، آیت الله حاج شیخ علی محمد مهاجری، به هر شکل که با توجه به شرایط زمان امکان داشت، با نهضت امام خمینی همراهی کرد. بعد از آن که حصر امام خمینی در تهران به پایان رسید و ایشان در فروردین سال ۱۳۴۳ به قم بازگشتند، با ارسال تلگرافی به محضر امام، آزادی ایشان را تبریک گفته و از طرف مردم منطقه با انقلاب اسلامی ورهبری آن، اعلام همبستگی کرد. امام خمینی نیز در پاسخ به این تلگراف، طی پیامی از آیت الله حاج شیخ علی محمد مهاجری و مردم منطقه تشکر کردند و نصرت الهی را وعده دادند

نصیبشان می شد و صاحب زندگی و فرزندان و عروس و داماد می شدند. در واقع این عالم ربانی علاوه بر دختران خود، دختران و زنان زیاد دیگری را نیز از خانه خود به خانه بخت فرستاد و برای آنها پدری کرد. جالب این است که او خود مخارج جهیزیه آنها را می پرداخت، برای عروسی آنان مراسم برگزار می کرد و درست مانند پدری که دختران خود را شوهر می دهد برای آنها پدری می کرد. البته نقش همسر ایشان، که از خانواده ای سرشناس و باشخصیت بود و دلسوزی و مهربانی او با این مهمانان ناخوانده زبانزد بود، نیز در این امر خیر بسیار مهم و مؤثر بود. او نیز مانند شوهر خود برای شوهر دادن دختران و زنان پناه آورده، تلاش زیادی می کرد و همچون مادری مهربان و فداکار، به تهیه جهیزیه، برگزاری مراسم و حمایت از آنان همت می گمارد. در عین حال، از مجموع دختران و زنانی که به این خانه پناه می آوردند، اکثر آنها با حل اختلافات به خانه های شوهرانشان باز می گشتند و زندگی خود را از سر می گرفتند و آنچه در مورد شوهر دادن زنان یادآور شدیم مربوط به کسانی است که بعد از تلاش زیاد توفیقی برای حل اختلاف حاصل نمی شد و یا شوهرانشان مفقود می شدند یا فوت می کردند و یا دچار سانحه می شدند، همچنین دختران بی سرپرست و بی بضاعت.

در حیات آیت الله حاج شیخ علی محمد مهاجری، معنویت نقش بارزی داشت. ایشان، از ریاکاری به شدت بیزار بود و صداقت و یکرنگی در وجود وی موج می زد. به موازات صداقت و یکرنگی و پاکي و اخلاص، صراحت لهجه این عالم ربانی نیز زبانزد همه آشنایان بود.

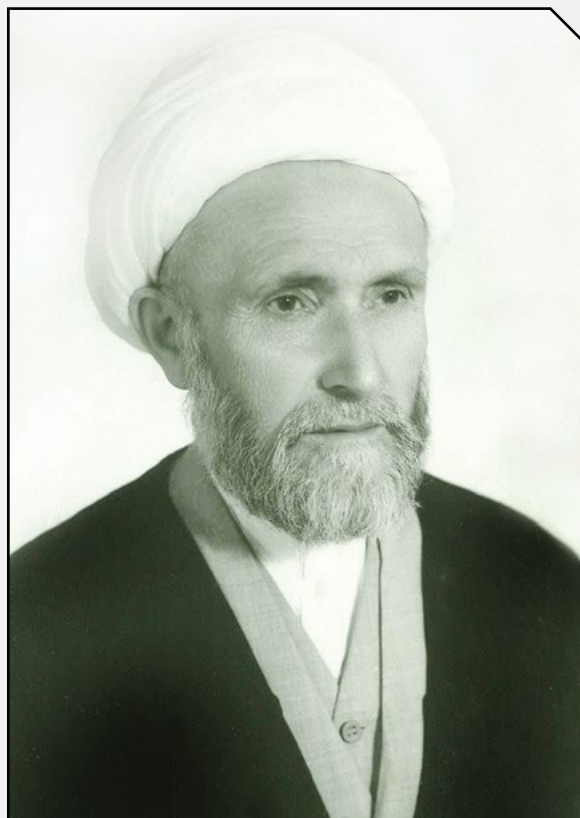
ایشان در منبرها بدون ملاحظه جایگاه و ثروت و مکنات افراد، آنها را نصیحت می کرد و از کوتاهی در انجام وظایف دینی بیم می داد و به انجام تکالیف به ویژه در مورد عبادات مالی از قبیل پرداخت خمس، زکات و کمک به محرومان توصیه می کرد.

این نصایح دینی، به دلیل اینکه خود آیت الله حاج شیخ علی محمد مهاجری هیچ گونه چشم داشتی به مال مردم نداشت و از دسترنج خود زندگی خویش را تأمین می کرد و حتی به محرومین نیز کمک می نمود، تأثیر زیادی در مردم داشت.

این امتیاز، نتیجه معنوی بود که وجود این عالم عامل را در بر گرفته بود و به او توفیق ارائه خدمات شایسته ای به مردم داده بود. خدمت بی منت به محرومین، ساختن مساجد، مدارس، راه ها و حتی خانه و مسکن برای مردم، بخشی از این توفیقات بود.

ریشه این معنویت را باید در تهجد و راز و نیازهای این عالم ربانی جستجو کرد. ایشان نیمه های شب از خواب بیدار می شد و به خواندن نماز شب مشغول می گردید و صبح ها همواره توفیق نماز اول وقت داشت و بعد از نماز تا طلوع آفتاب به خواندن قرآن و دعا مشغول بود. قطعا بیداری های شبانه و عبادات بین الطلوعین، زمینه ساز توفیقات معنوی ایشان بودند.

این معنویت، در بسیاری موارد به نفع عامه مردم و برای حل مشکلات جامعه تجلی می کرد. واقعه نماز استسقای ایشان را بسیاری از افراد که سالها در مشکوک باشکوه فراوان به زبان می آوردند و می گفتند: یکسال مردم در اثر خشکسالی دچار مشکل شدید شدند و از آیت الله حاج شیخ علی محمد مهاجری خواستند نماز استسقا اقامه کند. بعد از آن که مشکلات مردم به ویژه



بود. ایشان با افشاگری‌های مؤثر علیه رژیم شاه و تشریح اقدامات ضداسلامی رژیم، نقش مهمی در آگاهی بخشی به مردم داشت. همین اقدامات که در سخنرانی‌های آشکار و محافل پنهان صورت می‌گرفت، موجب مزاحمت‌هایی توسط ساواک نوشهر برای ایشان شد. با این حال، ایشان دست از مبارزه علیه طاغوت برنداشت و ترویج آراء امام خمینی را محور اصلی خط مبارزاتی خود قرار داد.

این مبارزات تا سال ۱۳۵۷ که سال پیروزی انقلاب اسلامی است ادامه یافت و در مردادماه این سال، ایشان در اثر عارضه قلبی در سن ۷۸ سالگی دارفانی را وداع گفت در حالی که قلبی مالمال از آرزوی مشاهده پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی داشت. فقط ۵ ماه بعد از رحلت این عالم ربانی، انقلاب اسلامی به پیروزی رسید و آرزوی دیرینه‌ی وی و همه ملت ایران برآورده شد.

اثر علمی از ایشان به یادگار مانده است؟

تقریرات درس خارج اساتیدشان در نجف بود که چون برنگشتند، بلااستفاده ماندند و چاپ نشدند.

وصیت خاصی داشتند؟

حمایت از امام خمینی، پرهیز از عوام‌گرایی و تأمین زندگی با کار و تلاش شخصی.

پیام زندگانی ایشان را چه می‌دانید؟

روحانیون باید با اخلاص به مردم خدمت کنند و از عوام‌فریبی بپرهیزند. از جمله اشعار دیوان منسوب به امیرالمؤمنین (ع)، بیت زیر است:

حسین اذا كنت فی بلدة

غریباً فاعاشر بآدابها

(بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۷، منتخب الاثر، ص ۱۵۷ به نقل از منابع الموده، ص ۴۳۸)

حسین جان! هر گاه در شهری غریب بودی، با آداب همان شهر با مردم معاشرت کن.

شاید یکی از جالب‌ترین نکات زندگی این عالم ربانی این باشد که بعد از ۶۰ سال تحصیل و خدمت به مردم و زندگی ساده و بی‌آلایش که لحظه لحظه آن در خدمت دین و بندگان محروم خدا بود، از مال دنیا جز یک خانه و مقداری تعلقات کشاورزی که با دست خود احداث کرده بود، چیزی در بساط نداشت. این، ویژگی همه علمای راستین است که از دسترنج خود ارتزاق می‌کنند و از مال دنیا اگر چیزی داشته باشند آن را وسیله‌ای برای خدمت به محرومان قرار می‌دهند.

باتوجه به اوضاع فرهنگی و دینی حاکم بر

جامعه، پیشنهاد عملی شما برای تکریم علما

چیست؟ آیا همایش‌ها مفیدند؟

بازگشت به زندگی طلبگی و ساده‌زیستی، حمایت از مردم در همه حال و در برابر همه حکومت‌ها، پرهیز از تشریفات، استقلال حوزه و روحانیت از دولت و حاکمیت و خودداری از دریافت بودجه دولتی و عدم دخالت در امور اجرائی.

همایش‌ها نه تنها مفید نیستند بلکه مضرند. امام صادق (ع) فرموده است: «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اَلْسِنَتِكُمْ» (الكافی، جلد ۲، صفحه ۷۸) دعوت‌کننده مردم با غیر زبانتان باشید.

در مسائل سیاسی هم وارد می‌شدند؟

سال‌های آخر عمر آیت‌الله حاج شیخ علی محمد مهاجری، با اوج‌گیری نهضت امام خمینی (ره) و مبارزات مردم ایران به رهبری روحانیت علیه رژیم وابسته و فاسد پهلوی هم‌زمان شده بود.

ایشان از سال ۱۳۴۱ که سال آغاز نهضت امام خمینی بود، به این نهضت و رهبر آن ابراز علاقه شدید می‌کرد به طوری که در آن سال‌ها هر وقت به قم سفر می‌کرد حتماً برای زیارت امام خمینی به بیت ایشان می‌رفت و این اقدام را در شرایط آن روز، نوعی ابراز همبستگی با رهبر انقلاب و حمایت از ایشان می‌دانست.

قیام خونین ۱۵ خرداد که از یک طرف مظهر فدکاری مردم برای دین و حمایت از امام خمینی بود و از طرف دیگر، ددمنشی رژیم سفاک شاه را به نمایش می‌گذاشت، به شدت مورد توجه این عالم ربانی قرار گرفته بود. ایشان در دوران جوانی نیز علاقه خاصی به فدائیان اسلام که اهل طالقان و تحت تعقیب مامورین رژیم شاه بود را در خانه خود پناه داد و مدت‌ها از او پذیرایی و حمایت کرد.

در فاصله ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۷ که سال اوج انقلاب اسلامی بود، آیت‌الله حاج شیخ علی محمد مهاجری، به هر شکل که با توجه به شرایط زمان امکان داشت، با نهضت امام خمینی همراهی کرد. بعد از آن که حصر امام خمینی در تهران به پایان رسید و ایشان در فروردین سال ۱۳۴۳ به قم بازگشتند، با ارسال تلگرافی به محضر امام، از ایشان راتبریک گفته و از طرف مردم منطقه با انقلاب اسلامی و رهبری آن، اعلام همبستگی کرد. امام خمینی نیز در پاسخ به این تلگراف، طی پیامی از آیت‌الله حاج شیخ علی محمد مهاجری و مردم منطقه تشکر کردند و نصرت الهی را وعده دادند.

دوران ۱۴ ساله غیبت امام خمینی از ایران، دوران مبارزه با مظاهر طاغوت توسط آیت‌الله حاج شیخ علی محمد مهاجری در منطقه عباس‌آباد تنکابن

در مورد کشاورزی جدی شد، ایشان مردم را به حضور در صحن مقبره آقا سید کیا ابوالحسن دعوت کرد و با آداب ویژه به نماز استسقا ایستاد. بعد از نماز، مردم که عازم خانه‌هایشان بودند، در بین راه متوجه تغییر هوا شدند و قبل از آن که به خانه برسند باران شدیدی باریدن گرفت و مشکل بی‌آبی و خشکسالی برطرف شد.

معنویت این عالم ربانی، موجب نفوذ کلام ایشان در میان مردم شده و عامل مهمی برای فصل خصومت‌ها گردیده بود. بسیار اتفاق می‌افتاد که مردم برای حل اختلافاتی که بر سر آب و ملک و سایر امور پیدا می‌کردند مراجعه به ایشان را بر شکایت بردن به دادگاه و مراجع دولتی ترجیح می‌دادند. دلسوزی ایشان برای مردم، نگاه بی‌طرفانه‌ای که به مسائل داشت و قضاوت عادلانه‌ای که می‌کرد، طرفین دعوا را قانع می‌نمود و اختلافات را به دوستی‌ها تبدیل می‌کرد.

مردم منطقه از این که می‌دیدند در میان خود چنین عالم بامعنویت و صاحب نفوذ کلامی دارند بسیار خوشحال بودند و حتی کشاورزان، ایشان را برای اظهار نظر درباره موضوعات مورد منازعه به روستاهای دورافتاده خود می‌بردند و به کمک ایشان منازعات خود را حل و فصل می‌کردند.

برگزاری مجالس عزاداری اهل بیت عصمت و طهارت علیه‌السلام در مناسبت‌های مربوط به وفات و شهادت معصومین (صلوات‌الله علیهم اجمعین) در مسجد و خانه شخصی، از اقدامات مورد علاقه آیت‌الله حاج شیخ علی محمد مهاجری بود. ایشان، علاوه بر آن که خود در مجالس عزاداری که توسط مردم منطقه برپا می‌شد شرکت می‌کرد و به سخنرانی می‌پرداخت و با ذکر مصیبت به اهل بیت علیه‌السلام اظهار ارادت می‌نمود، از روحانیون دیگر هم برای روضه خوانی در منزل خود دعوت به عمل می‌آورد و خود نیز با حضور در این مجالس، ارادت خالصانه‌اش را به اهل بیت و امام حسین (علیه‌السلام) ابراز می‌نمود.

به مناسبت سالروز میلاد مسعود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

والا پیامدار



مرتضی باقری
پژوهشگر تاریخ اسلام

قطره‌ای از اقیانوس شخصیت حبیب خدا(ص)

آنچه مورد اتفاق عموم اندیشمندان و مورخان و اهل معنا و معرفت است حتی بدون مراجعه و استناد به کلام الهی، شخصیت حبیب خدا، محمد مصطفی در عالم وجود یک پدیده منحصر بفرد است تا جایی که اختصاصیات وجود شریف حبیب خدا خود گوشه‌ای از شخصیت بی بدیل این گل سرسبد عالم خلقت را وصف می‌نماید، از جمله:

۱- شهر مکه به علت وجود کعبه از ابتدای خلقت حرمت داشته است و هیچ شهر و روستایی چنین حکمی در عالم نداشته است اما با حضور حبیب خدا در مدینه ایشان دعایی فرمود و از خداوند خواست در مقابل مکه که حرم امن الهی است مدینه را هم برای حبیبش حرم قرار دهد. این دعاستجاب شد و حدود حرم مدینه در ابعاد کاملاً مشخصی تعیین شده و تا الان هم کاملاً احکام شرعی مترتب بر حرم رعایت می‌شود؛ مثلاً غیر مسلمانان مجاز به ورود به مکه و مدینه نیستند لذا استادیوم ورزشی شهر مکه خارج حرم تاسیس شده تا تیم‌های فوتبال با اعضای غیر مسلمان در خارج حرم بازی کنند و یا آنکه ایستگاه قطار پیشرفته در مدینه دقیقاً در خارج حد و حدود حرم ساخته شده تا غیر مسلمانان مقیم عربستان در تردد با قطار داخل شهر مدینه نشوند.

این حرمت طبعاً از امتیازات دو حرم مکه و مدینه است و اینطور نیست که هر بشری بدون آداب وارد مکه و مدینه شود.

۲- در میان انبیا الهی نام معدودی از یاران و حواریون آنها نظیر حضرت عیسی (ع) و موسی (ع) ثبت شده است اما وقتی سخن به حبیب خدا می‌رسد در چپه‌ای به یک جهان به نام اصحاب و تابعین باز می‌شود. آنقدر دیدار حبیب خدا و شنیدن کلام ایشان اهمیت داشته است که هر فردی توفیق دیدار مختصر و شنیدن کلامی از ایشان را در طول عمرش یافته باشد افتخار نام‌صحابی بروی گذاشته می‌شود. هر چند اختلافاتی در خصوص اینکه دقیقاً چه خصوصیتی باید در فرد باشد تا اطلاق صحابی بر او شود وجود دارد. برخی معتقدند مثلاً دو غزه همراه رسول خدا حضور داشته باشد و یا آنکه تا آخر عمر بر ایمانش پایدار مانده باشد اما عموماً تعریف را بر یک دیدار مختصر یک روز و نیم روز هم قید کرده‌اند.

آرزوی مردمان بوده است در عمر خود حتی شده یک دیدار مختصر با این شیرین‌ترین شخصیت عالم خلقت داشته و افتخار صحابی پیامبر را پیدا کنند.

چه شیرینی و حلاوتی در وجود و شخصیت و چهره و کلام حبیب خدا بوده که تاثیرگذارترین شخصیت عالم گشته است.

از همان صدر اسلام اصحاب (جمع صحابی - مردان)

و صحابیات (جمع صحابییه - زنان) واژگان و اصطلاح خاص بود که به سبب دیدار حبیب خدا در یک مجلس و یک برخورد و شنیدن کلام حضرتش وارد فرهنگ و ادبیات اسلام شد تا جایی که گردآوری اسامی و مشخصات این اصحاب، به عنوان یک رشته مهم تاریخی درآمد. تعداد اصحاب حبیب خدا را بالای صد هزار نفر و تا ۱۲۴ هزار نفر هم گفته‌اند. مجموعه کتاب اسد الغابه فی معرفة الصحابة (ضمه الف و سکون سین به معنای شیران بیشه) در هشت جلد، مشخصات هفت هزار و هفتصد و چهار (۷۷۰۴) صحابی مرد و زن را به جزئیات بیان کرده است. ابن اثیر متولد ۵۵۵ قمری و متوفای ۶۳۰ قمری نویسنده برجسته، این مجموعه را با تلاش بسیار از میان کتب قدیمی‌تر جمع‌آوری نموده که اینک این هشت جلد در ۴۵۷۰ صفحه قابل دسترسی است. برخی یک خط و بیشترین توصیف هم از حضرت علی (ع) در جلد ۴ با ردیف الف بایی ۳۷۸۳ بیشترین صفحات را در ۳۵ صفحه به خود اختصاص داده است.

جلد هفتم این مجموعه اختصاص به خانم‌ها دارد که اسامی و مشخصات و نقل حدیث و دیدار ۱۰۲۲ زن را بیان نموده است که بیشترین وصف از آن حضرت خدیجه با ردیف ۶۸۶۷ در ده صفحه است.

۳- آنچنان دیدار با حبیب خدا ارزش و لطف و اهمیت داشته که افرادی که موفق به حتی یک دیدار

با حضرتش نشده اند اما در طول عمر خود موفق به دیدار یک صحابی از اصحاب حبیب خدا شده اند را تابعی و جمعشان را تابعین می خوانند که عدد اینها قابل شمارش نیست، اما افتخاری بزرگ بوده که در عمرشان با کسی ملاقات کرده اند که او شیرین ترین و با حلاوت ترین شخصیت عالم را دیده است. مثلا اویس قرن با آن شخصیت ممتازش جزء اصحاب نیست بلکه یک تابعی است. صحبت به اینجا ختم نمی شود. آنانی که اصحاب را هم ندیده اند مثلا متولدین قرن دو و سه، اما موفق به دیدار تابعین شده اند آنها نیز در زمره تابعی تابعین درآمده اند یعنی با فاصله دو طبقه تابعین و اصحاب، عطری از کلام و دیدار حبیب خدا را استشمام کرده اند.

چه امتیازات برجسته و ناب اخلاقی و رفتاری و قوه جاذبه شخصیت در حبیب خدا بوده که چنین اقیانوس عشق و معرفت خلق نموده است؟! **۴-** در عالم خلقت هیچ فردی اعم از انبیاء، دانشمندان، نخبگان و رهبران جهان مانند حبیب خدا مورد توجه، تحلیل و تجلیل شخصیت قرار نگرفته است. اینکه تمام جزئیات زندگی، رفتار، افکار، اندیشه، سخنان و اعمال شخصی، اجتماعی ایشان زیر نگاه تیزبین هزاران صحابی ثابت همه آنها پیش رفته است نشان از استثنایی ترین شخصیت عالم وجود است. شخصیتی که محبوب خدا و عموم خلق اعم از کودکان، جوانان و مردان و زنان بوده و به تایید اسناد تاریخ بخش برجسته ای از تاریخ بشر و انسانیت و دین را به خود اختصاص داده و تعالی فرهنگ، اخلاق، انسانیت و عبادت مرهون این وجود شریف است.

۵- دایره وسیعی از موضوعات را حبیب خدا وارد فرهنگ انسانی و تمدن بشری و معنوی نموده است. سیره و سنت نبوی که به عنوان یک رشته در تاریخ، کلام و عرفان و اخلاق منشا توجه جهانیان شده است به معنای آنست که تمام اعمال، حرکات، سکناات، گفته ها و اوصاف نفسانی حضرت حبیب خدا در تمام ابعاد عبادی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی و... الگو و اسوه و حجت است و اگر هم دستور الهی نبود که باید مورد اطاعت قرار گیرد (من یطع الرسول فقد اطاع الله. ولقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة) از شدت شیفتگی و عشق مسلمانان با اشتیاق خود را موظف به تبعیت می دانستند و می دانند. لذا سیره نویسی و پژوهش در سنت حبیب خدا یک رشته تخصصی است که افراد مسلط بر موضوعات تاریخی و آشنا به علوم مختلف به قدر وسع خود به آن می پردازند.

۶- حبیب خدا قبل از اسلام مشهور به امین بودن و داشتن حکمت و دارای کرامت بوده است. ماجرای نصب حجر الاسود بعد از تخریب کعبه در جریان سیل و درگیری مردمان بر سر نصب آن و نقش حبیب خدا در ایجاد فضای دوستی و مشارکت همگان در نصب حجر الاسود و یا نقش آفرینی در پیمان حلف الفضول که دفاع از مظلومان و ستم دیدگان و غریبان بوده است گوشه ای از شخصیت ممتاز حضرت قبل از اسلام است.

۷- دایره دوستی او در بین مردمان از حدود مسلمانان هم گذشته بود؛ چه غیر مسلمانانی که شیفته اخلاق و صداقت و راست گویی او بودند و با شوق با ایشان پیمان و عهد می بستند. برخی در دفاع از حبیب

خدا جان هم باختند که حبیب خدا در خصوص آن یهودی فرمود: «هو خیر یهودی»، چه یهودی خوبی بود! کودکان در مدینه هم بازی با او می شدند و به سهولت وارد خانه حضرت شده و از ظرف آب ایشان می نوشیدند و به عنوان تبرک به صورت و بدن خود می مالیدند. دایره دوستان حبیب خدا به هیچ گروه و باند و دسته و ملیت و دین و... محدود نبود؛ که او متعلق به همه بشریت و تاریخ انسانیت بوده و هست.

۸- تمام اشیاء شخصی حضرت اسم داشته است یعنی شخصیت ممتاز عالم بشریت علیرغم اینکه در ساده زیستی منحصر بفرد بوده و عبا ی کهنه وصله دار می پوشید و با افتخار می فرمود من بنده ام و لباس بندگان می پوشم در عین حال تمامی وسایل شخصی اش اسم داشته است مثلا:

- عمامه ایشان: سحاب
- ردای حضرت به نام فتح
- از پدرش شمشیری ارث برده بود که همراه دیگر شمشیرهایشان اسم آنها بود: ذوالفقار، مخدم، رسوب
- کمان حضرت: کتوم
- جعبه تیرش: کافور
- اسم پرچم حضرت: عقاب
- اسم شترشان: غضباء
- نام استرش: دلدل
- نام الاغشان: یعفور
- دو کاسه داشت به اسمی ریان و مضب
- اسم گوسفندی که از شیر آن می نوشید عینه نام



هجرت حبیب خدا از مکه به مدینه در سال سیزدهم کاملاً یک اتفاق خارج از برنامه و سیاست حبیب خدا بوده است. طبق آنچه در مطالب قبلیتر هم بیان شد این مشرکان مدینه بودند که در سفر مکه به طور اتفاقی با حبیب خدا ملاقات کرده و جذب ایشان شده و اسلام آوردند و سپس در ایام حج در منا این دیدارها را ادامه دادند و با حبیب خدا پیمان وفاداری بستند. در واقع شدت فشار و آزارها را حبیب خدا همچنان تحمل می فرمود تا اینکه نصرت و یاری الهی به شکل سفر اهل مدینه به مکه و مسلمان شدن آنان اتفاق افتاد. سپس حبیب خدا مسلمانان را برای دور شدن از شکنجه و آزار قریش دستور به هجرت به مدینه دادند. اگر این اتفاق رخ نمی داد مشخص نبود سر نوشت حبیب خدا با تعداد اندک مسلمانان تحت شکنجه در مکه به کجا می کشید؟! **۱۱۱۱**

داشت.

تمام این اسامی معنا داشته و هر کدامشان به تعریفی خاص صاحب آن اسم شده اند.

چنین است حبیب خدا و طیب نفوس ما که عالمیان را شیفته خود ساخته است بسیار باید آموخت بسیار باید ممارست داشت تا ادب و معرفت سخن گفتن از ایشان و در باره ایشان را پیدا کرد.

ضرورت شناخت حبیب خدا برای هر مسلمان

از همان صدر اسلام که آوازه پیدا شدن فردی با ادعای رسالت و آوردن دین جدید، اهمیت یافت شناخت حبیب خدا دغدغه عمومی شد. در آن جامعه منحنی جهالت زده جزیره العرب توصیفاتی از حبیب خدا منتشر می شد و نشر می یافت که برای همگان تعجب آور بود. فردی پیدا شده بود که برخلاف تمام سنت های رایج جاهلی، افکار و رفتار و سخنان کاملاً متفاوتی را تبلیغ می کرد: دروغ نگویید. دختران را زنده بگور نسازید. آفریدگار یکتا شایسته عبادت و بندگی است. بت ها را انپرسنید، خون یکدیگر را نریزید. خود را به فساد آلوده نسازید. مال یتیم را نخورید و... آنقدر کلام او در جان های بندگان و بردگان اثر گذار بود که سیستم حاکم جاهلی و همه مردمان غرق در همه انواع آلودگی ها نسبت به حبیب خدا حساسیت یافتند. بردگان جذب او می شدند و مشرکان عنود و متعصب او را مانع قدرت و شوکت و تعصب جاهلی خود می دیدند و برای حذف افکار و رفتار و قدرت جذب او فعالیت می کردند. برای اینکه مانع دیدار تازه واردان به مکه با حبیب خدا شوند می گفتند او ساحر و جادوگر است، در گوش هایتان پنبه بگذارید تا جذب سحر او نشوید.

همین ماجرا برای عده ای از اهالی مدینه که برای جذب مشرکان قریش در نزاع های قبیله ای بین خود به مکه رفته بودند از گرفتاری مشرکان مکه با خبر شدند که فردی مدعی رسالت پیدا شده و به شدت جامعه شرک آلود را به تلاطم کشانده است. آنان به توصیه مشرکان عمل نمودند و از نزدیک شدن به حبیب خدا اجتناب ورزیدند اما قبل از مراجعت به مدینه بین خود گفتند اگر برگشتیم و مردم یثرب از ما سوال کردند این فرد مدعی رسالت چه حرف و سخنی داشت، چه بگوییم؟

لذا به نیت شنیدن سخنانش به دیدارش رفتند و در همان دیدار جذب شخصیت نازنین حبیب خدا شدند. مسلمان شدند و با همان آموخته های به جان رسانده حضرتش، پیام رسالت او را به یثرب بردند و چنین شد که با عزیمت نمایندگان مردم یثرب به مکه و دیدار در ایام حج در منادر نزدیکی جمره عقبه مشهور به پیمان عقبه به آیین اسلام گرویدند و مقدمات هجرت حبیب خدا فراهم شد. حبیب خدا همان سفارشات مکارم اخلاق را گوشزد نمود و اینکه از من و رسالتم همانند ناموس خود دفاع کنید. یکی از حاضران سوال کرد اگر به آنچه فرمودی عمل کنیم تو در مقابلش با ما چه می کنی؟ حبیب خدا فرمود من بهشت را به شما وعده می دهم.

آری این وعده صرفاً شایسته گفتن از جانب حبیب خدا است! او که کلیدهای گنجینه های عالم به دست اوست و خدا برای او حق بزرگ شفاعت

قائل شده است. همو که پدر امت لقب گرفت و به توصیف خداوند صاحب خلق عظیم بوده، وجودش مایه رحمت برای جهانیان است. صاحب شخصیت ممتاز عالم که هر کسی مختصر دیداری با وی یافت آنچنان شیفته او گردید که جان او را بر خود ترجیح داد و کلام خدا در این رابطه در واقع وصف اهل ایمان است «النبی اولی بالمومنین من انفسهم» لذا مسلمانان ابتدا حبیب خدا و ایمان و راستگویی و شیرینی وجودش را تصدیق کردند و به او و خدای او و دین حنیف اسلام ایمان آوردند. از این جهت از همان ابتدا شناخت حبیب خدا و سیره و سنت او توأم و ملازم با آموختن احکام و عقاید و توحید و... گردید. هر فردی در شخصیت حبیب خدا غور نمود شیفته و عاشق او گردید و به عشق او آیین اسلام را از اعماق قلب و فکر و جان پذیرفت. و اینچنین بحث معرفت شناسی نسبت به حبیب خدا در بین اهل ایمان یک هدف مهم و بزرگ تلقی گردید. و این یک شاخص برجسته شد که هر فرد مسلمان بر اساس میزان معرفتش نسبت به حبیب خدا از او سخن می گوید. در دیوان عموم شعرای مسلمان زیباترین ابیات و قصاید در حق حبیب خدا سروده شده است. زیباترین تعابیر و عبارات اهل ایمان و مسلمانان نسبت به شخصیت حبیب خدا به کار می برند. و هر فردی به تناسب معرفت و اندوخته هایش نسبت به حبیب خدا غرق اقیانوس شخصیتش شده و در تعجب می شود چگونه چنین وجود لطیف و شیرینی در میان آن جامعه غرق جهالت و آلودگی رشد یافته و هزاران و دهها هزار نفر با همه وجود به او و دین او ایمان آورده و یار و یاور او گردیده اند.

نمونه هایی از اهانت به حبیب خدا (ص)

با توجه به اینکه در میان عرب شعر و خطابه و فصاحت و بلاغت رواج داشت و همچنین مردمان مبتلا به انواع خرافات بوده و پناه به سحر و جادو می بردند و یا پیش گویی با مدد گرفتن از ستارگان و... رایج بود مشرکان قریش حبیب خدا را متهم به شاعری، ساحری و کاهنی (پیش گویی) می کردند. گاهی برای فهم راز نفوذ کلام حبیب خدا به حکماء و دانشمندان میان خود مراجعه می کردند؛ به عنوان مثال ولید بن مغیره پدر خالد بن ولید از افراد بسیار با نفوذ مکه و صاحب مکتب و موقعیت ریاست قوم خود بود که رشد پیام حبیب خدا و گرویدن مردم را به اسلام در تقابل با قدرت خود می دید و چون از علم و دانش هم برخوردار بود سمت قضاوت داشت. وی به مشرکین توصیه می کرد تبلیغ کنید (حضرت) محمد ساحر و جادوگر است. یک مرتبه کنار حجر اسماعیل به حبیب خدا گفت: «یا محمد» انشدنی شعرک: از اشعارت بخوان. حبیب خدا فرمود آنچه می گویم شعر نیست بلکه کلام خدا است، سپس حدود ۱۳ آیه از سوره فصلت را تلاوت فرمود. در این آیات که صاعقه بر قوم عاد و ثمود یادآوری شده است آنچنان لرزه بر اندام ولید افکند که مبهوت به خانه خود رفت و چند روز از خانه خارج نشد و زمانی دیگر که آیات سوره غافر را با تلاوت زیبای حبیب خدا شنید، آنگاه که میان قوم خود بنی مخزوم رفت گفت من از (حضرت) محمد سخنانی شنیدم که از سنخ کلام انس و جن نیست بلکه شیرینی و زیبایی خاصی دارد که شاخسار

کلامش پرمیوه و ریشه های آن پربرکت است که حتی علامه شهرستانی در کتاب المعجزة الخالدة (ص ۶۶) می گوید این اولین توصیف و دیدگاه از جانب افراد بشر در خصوص قرآن و کلام الهی بوده است.

بعد از اسلام آوردن حمزه که ترس از گسترش دامنه اسلام، مشرکان را به شدت نگران کرده بود مشرکان به عتبه بن ربیع از بزرگان قریش مراجعه کردند که چاره ای اندیشد. او نزد حبیب خدا رفت و با تعریف و تمجید از ایشان و پیش نهاد ثروت، ریاست و... قصد جذب حبیب خدا را کرد سپس حبیب خدا آیاتی از تنذیر و بشارت قرآن را خواند که عتبه بن ربیع به شدت مجذوب کلام خدا شد. وقتی با حالت سرشکستگی برگشت به مشرکان گفت: «والله ما هو بالشعر ولا بالسحر ولا بالكهانة» (بخدا قسم نه شعر است و نه جادو و نه پیش گویی و...) پیشنهاد می کنم او را رها کنیم در میان قبایل تبلیغ کند اگر ریاستی یافت در افتخار ایش سهم می شوید و اگر مغلوب و کشته گشت از او آسوده می گردید.

نکته مهم قابل توجه اینست که علیرغم شهرت حبیب خدا به راستگویی و امانت داری و نداشتن لغزش چرا بزرگان قریش این همه با ایشان دشمنی می ورزیدند که عمده ترین علل موضوع حسادت بوده است که آیه ۳۱ سوره زخرف می فرماید: «وقالوا لولنازل هذا القرآن علی رجل من القرینین عظیم» و می گفتند چرا این قرآن به مردی بزرگ از مکه و طائف نازل نشده است؟

این هشام در سیره نبوی می نویسد ولید بن مغیره به



مهبیا شدن شرایط در مدینه علت اصلی هجرت حبیب خدا از مکه به مدینه نبود تا آنکه سران قریش تصمیم به کشتن حبیب خدا با هجوم به خانه ایشان گرفتند. امین وحی این خبر توطئه قتل را به حبیب خدا رسانده و دستور الهی مبنی بر هجرت به مدینه بعد از تحمل سیزده سال انواع آزار و شکنجه به حضرت ابلاغ گردید. با بررسی جزئیات سیزده سال از بعثت تا هجرت می توان تصریح نمود که حبیب خدا با استقرار در مکه و تحمل همه انواع آزارها ذره ای از تبلیغ رسالت الهی خود کوتاه نیامد و ذره ای به دنبال مطامع دنیوی و سیاسی و کسب قدرت در مکه نبوده است و هر گونه انعطاف در مقابل قریش هر چند با بهترین پادشاهان همراه می شد اما لاجرم باید از اهداف الهی خود دست می کشید

حبیب خدا گفت: من از توبه منصب نبوت سزاوارترم زیرا من از نظر سن و ثروت و فرزندان تو تقدیم دارم. و یا افرادی بودند مانند امیه بن ابی الصلت از حسادت توقع داشت خود به مقام بزرگ نبوت برسد لذا تا آخر عمرش مردم را ضد حبیب خدا می شوراند. و یا ابو جهل ادعای رسالت حبیب خدا را به اختلافات قبیله ای مرتبط دانسته که فرزندان عبدمناف قصد برتری بر دیگران دارند و می خواهند بر همه ریاست کنند. طبعاً نگرانی نسبت به لزوم کنار گذاشتن عیاشی و خوشگذرانی و بدمستی مشرکان در اثر پذیرش اسلام موجب مقابله با رسالت حبیب خدا می شد. حتی فردی مانند حارث بن نوفل بن عبدمناف به حبیب خدا گفت سخنان بیم دهنده تو را راست می دانیم اما اگر ایمان بیاوریم مشرکان ما را از سرزمینمان بیرون خواهند کرد. اینها بخش مهمی از مخالفت بزرگان قریش و علل حسادت آنان نسبت به حبیب خدا بوده است یعنی دقیقاً عموم مخالفان سرسخت بر شخصیت لطیف و امین و راستگوی حبیب خدا کاملاً واقف و معترف بوده اند و صرفاً لجاجت و ترس از زلزله موقعیت و روح وابستگی به تعصبات جاهلی و عیاشی و میگساری و فساد و یا رشک بردن و حسادت نسبت به نزول قرآن به یک یتیم سبب این همه ماجرای دشمنی شده است.

ریشه اهانت به رسول اکرم توسط مشرکین

طبعاً ریشه یابی ماهیت دشمنی با حبیب خدا دقیقاً مرتبط با محتوای رسالت و شخصیت ممتاز حضرتش و همچنین آگاهی دشمنان و حسودان از این دو موضوع بوده است. در ریشه یابی مخالفتها آنچه محرز است اینکه مشرکان و مخالفان دقیقاً فهمیده بودند نمی توانند با تطمیع و تهدید نسبت به تبلیغ آیین اسلام انعطافی در رفتار حبیب خدا ایجاد نمایند. بزرگان قریش وقتی در دار الندوة (مرکز و شورای مشورتی مکه) جمع می شدند از مهم ترین مباحث آنان این بود که چگونه باید با حضرت محمد (ص) مقابله کرد. در میان سران قریش افراد با دانش و حتی مشهور به حکمت و فهم و جهان دیدگی وجود داشت، بسیار بر سر این موضوع بحث می شده که حبیب خدا را به مردم از جمله اهالی خارج مکه که به این شهر در حج و... تردد دارند چگونه معرفی کنند. خیلی جالب است که بر سر یک موضوع اتفاق نظر داشتند و آن اینکه نمی توان نقطه ضعف در شخصیت اخلاقی و صفای وجود، امانت داری و راستگویی او سراغ داشت و آن را به عنوان علت مخالفتشان با حبیب خدا معرفی نمایند و می دانستند آنقدر شخصیت حبیب خدا به لحاظ فضایل اخلاقی برجسته است که نمی توانند برای تخریب رسالتش، تهمت و انگلی به اخلاق و شخصیتش بزنند مثلاً حضرت را تلخ گوشت و عیوس و کینه جو و منفعت طلب و خودخواه و... معرفی نمایند. مشهور است که بعد از بعثت هم به خاطر شهرت امانت داری حبیب خدا باز هم مشرکان اموال قیمتی خود را نزد ایشان به امانت می سپردند. لذا بیشتر بر این نکته تاکید می کردند که با توجه به نفوذ کلام و قدرت جاذبه آیات الهی، حبیب خدا را باید متهم به سحر و جادو و حتی سخنان جنون آمیز نمود. در تمام بهانه جوییها و ریشه مخالفت مشرکان انواع اتهامات تصریح دارد جز اتهام به شخصیت اخلاقی

پیامبر(ص).

در آیه ۸ سوره سبا از قول مشرکان چنین حبيب خدا وصف می شود: «افتري على الله كذبا ام به جنة» که حضرت محمد(ص) به خدا دروغ بسته یا دچار جن زدگی (مجنون) شده است. و یا آنکه یکی از دانشمندان از مشرکان قریش در بحث با حبيب خدا گفت تو هم مانند من سخنانی از اقوام گذشته می گویی که قرآن در آیه ۵ سوره فرقان چنین وصف می فرماید: «وقالوا اساطير الاولين اکتبها فہی تملى عليه بكرة واصيلا»... (مشرکان) می گفتند آنچه (حبيب خدا) می گوید همان افسانه پردازی های پیشینیان است که برایش می نویسند و صبح و شب بر او می خوانند (تا ادعای وحی نماید).

اینها همان ادعاهای مشرکان برای تخریب شخصیت حبيب خدا بوده است که بعد از مرحله تلاش برای تطمیع وی با قدرت و دنیا و مکت و... انجام شده است. وقتی هم این خط عملیات روانی روی حبيب خدا جواب نداد و مانع جذب افراد باسلام نشد در صدد قتل حضرتش بر آمدند. اینکه حضرت فرمود: «ما اوديت نبی مثلمنا اوديت» (هیچ نبی مانند من مورد آزار قرار نگرقت) دال بر همین نکته است که همه انواع آزارهای روحی و جسمی به حبيب خدا از جانب مشرکان و حسودان از بزرگانشان وارد آمد. اما شخصیت ممتاز اخلاقی حبيب خدا روزنه هر گونه نفوذ روی شخصیت ایشان جهت بهره برداری برای منافع قدرت طلبی و بهره جویی از دنیا را کاملا مسدود ساخته بود جالب آنکه در گفتگوهای برخی از نمایندگان قبایل و طوایف مدینه در تاریخ ثبت است که بعضا شرط اسلام آوردن را منوط به سهیم شدن در قدرت و ریاست و شوکت احتمالی آینده اسلام نمودند که حبيب خدا صراحتا رد فرمودند و تاکید کردند ایشان جز ابلاغ کلام الهی و وحی ربانی قول و قرار دنیایی نمی توانند بگذارند.

اینک برگردیم به زمان خودمان؛ حیف نیست بر چنین چهره تابناک خورشید عالم حقیقت با اتهامات بسیار بی پایه و سخیف چونان گوشت تلخ حتی با انتساب دادن به مشرکان و حسودان، چنگ افکنده شود؟

سیزده سال دعوت در مکه

آنچه از حیات حبيب خدا ثبت و ضبط است سفرهای ایشان به بیرون از مکه عموما مشهور است. در دوران طفولیت که به دایه سپرده شد و همراه حلیمه سعديه به جنوب طایف رفت و تاشش سالگی آنجا بود. یک سفر کوتاه با مادر به مدینه رفت و در دوران نوجوانی همراه ابوطالب به سفر شام رفت و بعضا نیز در جوانی عهده دار مال التجاره حضرت خدیجه بود و سفر بیرون مکه داشته است. بعد از ازدواج با خدیجه(س) تا بعثت سفر خاصی از ایشان ثبت نشده است و بیشتر به کناره گیری از جامعه منقط و مردم شرک آلود، در غار حرا به تفکر و راز و نیاز و... می پرداخت. بعد از بعثت در سن چهل سالگی تا سن پنجاه و سه سالگی یعنی به مدت سیزده سال با همه وجود به ابلاغ رسالت و هدایت مردم پرداخت. جزئیات این سیزده سال نکته های بسیار ظریفی را بیان می دارد و آن سختی بسیار شدید امر تبلیغ اسلام در آن جامعه منقط جزیره العرب است که گذرا اشاره می شود:

۱- سه سال نخست دعوت به اسلام کاملا پنهانی و در شرایط کاملا نهنان و با احتیاط شدید صورت گرفته است و بعد از آن با ابلاغ وحی (وانذر عشیرتک الاقربین: اقوام نزدیک خود را دعوت نما و انداز ده) که به نوعی شروع علنی دعوت به حساب می آید که ماجرای مهمانی دادن به اقوام طی سه شب و ابلاغ رسالت مشهور است. این حرکت بسیار محتاطانه و با دقت در امر تبلیغ توسط حبيب خدا نشان دهنده عمق عداوت و مخالفت شدید جامعه شرک آلود و مشرکان با آیین اسلام است یعنی ذره ای امکان سازش و تفاهم با وجود آن ارزش های جاهلی پیش روی حبيب خدا نبوده است. انواع آزارها نسبت به حضرت و مسلمانان در مکه رواج داشت.

۲- هجرت مسلمانان به حبشه؛

آنچنان شرایط زندگی بر حبيب خدا و مسلمانان تنگ شده بود که در جستجوی مفری برای گریز از آن شرایط وحشتناک بودند که در هیچ منطقه از جزیره العرب امکان رهایی از شکنجه و آزار قریش را نداشتند یعنی از شام تا حیره و یثرب (مدینه) و یمن بدون استثنا هر یک به نوعی برای مسلمانان ناامن بود و قریش کاملا امکان دسترسی داشتند لذا حبيب خدا، کشور حبشه (اتیوپی فعلی) در آنسوی دریای سرخ را پیشنهاد فرمود و اینکه حاکم آن دیار (نجاشی) فردی دادگر و اهل مروت است. عزیمت مسلمانان به شکل کاملا مخفی و با کشتی به حبشه و پناه بردن



در پرتو رحمت الهی، در برابر تندى آنها، نرم شدى و اگر خشن و سنگدل بودى از اطراف تو پراکنده مى شدند، از آنان در گذر، و در باره آنان طلب آمرزش کن و در کارها مشورت بنما (آل عمران آیه ۱۵۹). از لطیف ترین خصایص زیبای حبيب خدا در این آیه توصیف شده است. اینکه آنچنان خداوند حبيب گرامش را به نیکوترین آداب آراسته است که در برابر خشونت ها و تندخویی ها مظهر انعطاف و لطافت بوده است و همین صفای بی وصف خلق و خوی حضرت موجب گرد آمدن شیفتگان و پیروانش حول شخصیت او شده است. عجب ظرفیت و جودى داشته است که خداوند می فرماید آنان را ببخش و برای آنان طلب آمرزش کن و آنان که پیرامونت جمع گشته اند مورد مشورت قرار بده

به حاکم مسیحی آن سرزمین نشان دهنده شناخت دقیق حبيب خدا از شرایط سیاسی اجتماعی جزیره العرب و کشورهای منطقه بوده است. در ضمن مشرکان قریش آنچنان عرصه را بر مسلمانان تنگ کرده بودند که بلافاصله هیأتی را در تعقیب مسلمانان به حبشه فرستادند که ماجرای آن به جزئیات در تاریخ ثبت است. حتی نوشته اند چنانچه هجرت کنندگان مختصری در شهر ساحلی جدّه تعلق می کردند مشرکین بر آنان مسلط شده و مانع سفرشان می شدند. جزئیات سفر حبشه و اعزام هیأت قریش جهت بازگرداندن آنان از حبشه شدت خشونت و آزار بی وقفه مشرکان را اثبات می کند.

۳- سه سال محاصره در شعب ابیطالب و قطع هر گونه روابط اقتصادی و معاشرت با مسلمانان نمونه دیگری از شدت عمل مشرکان علیه مسلمانان و شخص حبيب خدا است که فقط از فرصت ماه های حرام بهره جسته و در ایام حج از شعب بیرون می آمدند. رنج و مرارت های بی شمار حبيب خدا و مسلمانان از دست قریش در ذره ذره منابع تاریخی و احوالات اصحاب حبيب خدا بیان شده است. اینکه آنچنان در فقر به سر می بردند که از پوست گوسفند برای خوردن، شوربا تهیه می کردند...

۴- وفات حضرت خدیجه(س) و حضرت ابوطالب در یک سال مشهور به عام الحزن شرایط را به شدت بر حبيب خدا و مسلمانان تنگ و دشوار نمود و فشار و آزار و اذیت را بیشتر کردند.

۵- حبيب خدا در میان قوم عنود و مشرک قریش با مسلمانان اندک، همه آزارها را تحمل می فرمودند. برای یافتن روزنه خروج از این همه سختی سفری به طایف رفتند که آنجا نیز در جذب قبایله تقیف توفیقی حاصل نفرمود.

۶- در واقع می توان به این نتیجه رسید که ابلاغ رسالت در سخت ترین منطقه و میان خشن ترین و منحط ترین مردمان انجام شده است.

حضرت محمد(ص) با آن همه ویژگی های برجسته اخلاقی و شهرت به حسن خلق و حکمت و امانت داری و... در مقابل آزارهای بی وقفه مشرکان جز صبر و استقامت در ابلاغ رسالت تحت تاثیر آزارها و تطمیع و تهدیدها قرار نگرفته و شهر مکه را ترک نفرمود.

در حالی که هر فرد سیاسی و طالب قدرت و حکومتی به جز حبيب خدا بود هم راه تفاهم با مشرکان را می پیمود و یا آنکه از مکه خارج شده و در جستجوی هم پیمانان و هم عهدان برای خود و آینده سیاسی می بود. حتی حبيب خدا رفتن به یثرب (مدینه) را هم تست نفرمود با اینکه اقوام مادری عبدالله پدرش در مدینه زندگی می کردند.

۷- هجرت حبيب خدا از مکه به مدینه در سال سیزدهم کاملا یک اتفاق خارج از برنامه و سیاست حبيب خدا بوده است. طبق آنچه در مطالب قبلتر هم بیان شد این مشرکان مدینه بودند که در سفر مکه به طور اتفاقی با حبيب خدا ملاقات کرده و جذب ایشان شده و اسلام آوردند و سپس در ایام حج در منا این دیدارها را ادامه دادند و با حبيب خدا پیمان وفاداری بستند. در واقع شدت فشار و آزارها را حبيب خدا همچنان تحمل می فرمود تا اینکه نصرت و یاری الهی به شکل سفر اهل مدینه به مکه و مسلمان شدن آنان اتفاق افتاد. سپس حبيب خدا مسلمانان را برای

دور شدن از شکنجه و آزار قریش دستور به هجرت به مدینه دادند.

حقیقتاً اگر این اتفاق رخ نمی داد مشخص نبود سرنوشت حبیب خدا با تعداد اندک مسلمانان تحت شکنجه در مکه به کجای کشید؟!

۸- مهیا شدن شرایط در مدینه باز هم علت اصلی هجرت حبیب خدا از مکه به مدینه نبود تا آنکه سران قریش تصمیم به کشتن حبیب خدا با هجوم به خانه ایشان گرفتند. امین وحی این خبر توطئه قتل را به حبیب خدا رسانده و دستور الهی مبنی بر هجرت به مدینه بعد از تحمل سیزده سال انواع آزار و شکنجه به حضرت ابلاغ گردید.

با بررسی جزئیات سیزده سال از بعثت تا هجرت می توان تصریح نمود که حبیب خدا با استقرار در مکه و تحمل همه انواع آزارها ذره ای از تبلیغ رسالت الهی خود کوتاه نیامد و ذره ای به دنبال مطامع دنیوی و سیاسی و کسب قدرت در مکه نبوده است و هر گونه انعطاف در مقابل قریش هر چند با بهترین پاداش ها همراه می شد اما لاجرم باید از اهداف الهی خود دست می کشید.

توصیف پیامبر اکرم در قرآن

آنچه کاملاً به عنوان یک واقعیت پذیرفته شده است اینکه رسیدن به کنه معرفت حبیب خدا برای همگان میسر نیست تا جایی که حبیب خدا خطاب به امام علی (ع) می فرماید:

«یا علی ما عرف الله حق معرفته غیری و غیرک و ما عرفنی حق معرفتی غیر الله و انت و ما عرفک حق معرفتک غیر الله و غیری؛ ای علی! خداوند متعال را نشناخت به حقیقت شناختش جز من و تو، و مرا به حقیقت شناختن نمی شناسد جز خدا و تو ای علی و تو را نشناخت آن گونه که حق شناخت توست، جز خدا و من.»

و در جای دیگر فرمود: «یا علی لایعرف الله تعالی الا انسا و انت و لایعرفنی الا الله و انت و لایعرفک الا الله و انا؛ ای علی! خدا را نشناخت جز من و تو، و مرا نشناخت جز خدا و تو تو را نشناخت مگر خدا و من.» در واقع این عبارت ها تأکیدی است که ما فقط تلاش می کنیم سهم تشنگی از اقیانوس معرفت و شناخت حبیب خدا بنوشیم تا جایی که این شناخت و معرفت موجب الگو قرار دادن حبیب خدا و پیمودن راه سعادت مندی در دنیا و آخرت را تضمین می نماید.

قرآن آمیخته با وصف شخصیت حبیب خدا است. در بسیاری از آیات در خصوص اخلاق، تلاش ها و زحمات و اهداف بعثت حبیب خدا و همچنین آزارهای انجام شده نسبت به حضرت صراحتاً نکات لطیف و زیبا و با صلابتی بیان شده است. اهمیت این آیات آنست که از جانب حضرت حق وصف می شود از جمله:

۱- الگو و اسوه بودن حبیب خدا؛

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» برای شما در زندگی رسول خدا الگو و اسوه نیکویی است. (احزاب آیه ۲۱).

خداوند، حضرت حبیبش را به عنوان الگو و اسوه در همه امور معرفی می نماید. این ابلاغ به معنای کامل بودن شخصیت حبیب خدا در همه شئون اعم از زندگی فردی و اجتماعی - اخلاق - زهد و عبادت - رفتار با دوستان و دشمنان و... است. طبعاً اگر ذره ای

خدشه و ضعف در شخصیت متعالی حبیب خدا وجود داشت چنین بعنوان الگو در همه شئون از جانب خدا معرفی نمی شد. همین عنوان اقتضای می کند پیروان و شیفتگان حبیب خدا در جهت شناخت حضرتش تلاش عاشقانه داشته باشند.

۲- صاحب خلق عظیم؛

«إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» به راستی تو (حبیب خدا) صاحب خلق عظیم هستی (قلم آیه ۴).

ویژگی ممتاز این آیه این است که خداوند و نه مسلمانان اذعان دارند که حبیب خدا صاحب خلق عظیم است. و همین امتیاز اخلاق عظیم حبیب خدا را منشا منعطف شدن مشرکان و جذب آنان به اسلام می داند.

۳- مظهر انعطاف و نرم خویی؛

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُتِنُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ سَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» در پرتو رحمت الهی، در برابر تندی آنها، نرم شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، از آنان در گذر، و درباره آنان طلب آموزش کن و در کارها مشورت بنما (آل عمران آیه ۱۵۹).

از لطیف ترین خصایص زیبای حبیب خدا در این آیه توصیف شده است. اینکه آنچنان خداوند حبیب گرمش را به نیکوترین آداب آراسته است که در برابر خشونت ها و تندخویی ها مظهر انعطاف و لطافت بوده است و همین صفای بی وصف خلق و خوی حضرت



اینکه خداوند از قدرت خود چنان امتیازی به حبیبش بخشیده است که صاحب امتیاز نظارت بر اعمال بندگان است. رشته این قدرت چنان عمیق است که در پس مرگ حضرت نیز شوق سلام و درود بر حضرت و زیارت مزارش و توسل به آن وجود شریف را در همین دنیا میسازد و عاشقان و جودش به نیکی این امتیاز حضرت را حس و درک می کنند که حبیب خدا این انسان کامل بعد از مرگ نیز ناظر اعمال بندگان است و شیفتگان حضرتش با همه خطاها و گناهان به تصریح آیات قرآن به سوی او و زیارت مزارش می شتابند تا بلکه مشمول دعای آنحضرت شده و موجب غفران و آمرزش الهی گردند

موجب گرد آمدن شیفتگان و پیروانش حول شخصیت او شده است. عجب ظرفیت وجودی داشته است که خداوند می فرماید آنان را ببخش و برای آنان طلب آمرزش کن و آنان که پیرامونت جمع گشته اند مورد مشورت قرار بده.

۴- عامل رهایی مردم از عذاب الهی؛

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» هرگز خدا آنان را مجازات نمی کند تا تو در میان آنان هستی همچنانکه عذاب نمی فرستد تا طلب آمرزش می نمایند (انفال آیه ۳۳).

در عالم خلقت کیست که برکات و جودیش چنین گسترده و ابعاد الهی داشته باشد که همین صرفاً وجود مبارکش در بین مردمان سبب رفع عذاب الهی از آنان شده است.

این ویژگی را جزء خصوصیات جسمانی حبیب خدا در طول حیاتش وصف کرده اند که دو عامل سبب رفع بلای حتمی بوده است: وجود نازنین حبیب خدا و توبه.

۵- دارای مقام و منزلت بزرگ از جمله شفاعت در آخرت؛

«وَلَا خَيْرَ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ». سرای دیگر برای تو از این جهان بهتر است، خدا به زودی آن قدر به تو می بخشد که راضی شوی. (الضحی آیه ۴ و ۵).

رنج های حبیب خدا در این دنیا بسیار بوده است و عموماً به خاطر هدایت مردمان و سختی و مشقت های این راه که خداوند به حبیبش وعده می دهد که جهان آخرت برای تو بهتر از این دنیا خواهد بود و پروردگارت آنچنان به تو خواهد بخشید و عطا خواهد فرمود که لبخند رضایت بر لب و قلبت بنشیند و چه رضایتی بالاتر از اینکه فرصت شفاعت به حبیب خدا بخشیده شود و او دست گنهکاران و درماندگان را در قیامت بگیرد.

و چه نازنین است صاحب چنین مقام و منزلت در خشان یعنی حبیب خدا.

۶- صاحب قدرت الهی در نظارت بر اعمال بندگان؛

«وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» بگو هر کاری می خواهید انجام دهید، به زودی خدا و رسول او و افراد با ایمان اعمال شما را می بینند و به زودی به سوی خدای آگاه از پنهانی و آشکار، باز گردانیده می شوید، و به شما از آنچه که انجام داده اید گزارش می دهد (توبه آیه ۱۰۵).

اینکه خداوند از قدرت خود چنان امتیازی به حبیبش بخشیده است که صاحب امتیاز نظارت بر اعمال بندگان است. رشته این قدرت چنان عمیق است که در پس مرگ حضرت نیز شوق سلام و درود بر حضرت و زیارت مزارش و توسل به آن وجود شریف را در همین دنیا میسازد و عاشقان و جودش به نیکی این امتیاز حضرت را حس و درک می کنند که حبیب خدا این انسان کامل بعد از مرگ نیز ناظر اعمال بندگان است و شیفتگان حضرتش با همه خطاها و گناهان به تصریح آیات قرآن به سوی او و زیارت مزارش می شتابند تا بلکه مشمول دعای آنحضرت شده و موجب غفران و آمرزش الهی گردند «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا».



سی و ششمین سالگرد تأسیس مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی
سید حسن خمینی:

امام. نماد جمهوری اسلامی است

نسخه جدید صحیفه امام خمینی منتشر می‌شود

امجدیه تجمع بیعت با امام را برگزار کردند، اما دفتر امام اطلاعیه داد که اینها چون خدا را قبول ندارند ما با آنها ائتلاف نمی‌کنیم. یعنی بلافاصله بعد از ۲۲ بهمن وجه اثباتی انقلاب آغاز شد.

سید حسن خمینی با اشاره به اینکه جمع کردن مردم حول یک حرکت ایجابی، قدرت بالایی می‌خواهد، یادآور شد: البته برخی افراد و جریان‌های سیاسی در همان ابتدای انقلاب می‌گفتند به دلیل مخالفت با نظام پهلوی به جمهوری اسلامی رأی دادند و چندان با آن موافق نبودند. سید حسن خمینی با تأکید بر اینکه علت حمله به امام، بزرگی و تأثیرگذاری ایشان است، افزود: به دو علت باید از امام گفت. چون امام نماد و هویت جمهوری اسلامی و تشیع راستین است. امام، پرچمی برای گم‌نشدن راه است. هرگاه امام را بردارند، جمهوری اسلامی از درون تهی می‌شود.

امام هویت جمهوری اسلامی است

یادگار امام با اشاره به این تعبیر رهبر معظم انقلاب که «امام روح جمهوری اسلامی است»، گفت: امام هویت جمهوری اسلامی است. برخی نصب نکردن عکس ایشان در جاهای مختلف را بی‌اهمیت جلوه می‌دهند، در حالی که اشتباه می‌کنند؛ در سرود ملی اول جمهوری اسلامی ایران نام امام نبود، اما رهبری گفتند باید نام امام در سرود ملی اضافه شود. ترویج امام از توان من و شما خارج است؛ ما صرفاً می‌توانیم دیگران را تشویق به این کار کنیم. در مراسم اربعین برخی دلسوزانه می‌گویند یک موبک به نام امام بزنیم. هر چه جمهوری اسلامی در عراق دارد موبک امام است. حالا اگر یک عده‌ای بی‌معرفت، مغرض یا نادانند که امام را فراموش می‌کنند، باید به آنها یادآوری کرد.

نباید به نماد بودن امام بسنده کنیم

استاد درس خارج حوزه علمیه قم در ادامه سخنان خود یادآور شد: نمادها فارغ از جنبه‌های مثبت و منفی، کارکرد خود را دارند. نماد ملی گرای، مصدق بود؛ نماد مبارزه با انگلیسی‌ها میرزا کوچک خان و نماد مخالفت با استبداد در

دوران پهلوی اول، مدرس بود. لازم نیست نمادها معصوم باشد، بلکه به علت اینکه در یک جریان خاص نماد هستند به آنها علاقه داریم. امام نماد جمهوری اسلامی است، اما اگر به نماد بودن بسنده کنیم ممکن است بگویند خب! انتقادات زیادی به ایشان وارد بود. اما این قابل انتقاد بودن باعث نمی‌شود ایشان نماد نباشد. پس مسأله فقط نماد بودن امام نیست.

لزوم اجتهاد در اندیشه امام

یادگار امام ادامه داد: امام فراتر از نماد بود و یک حکیم بود. افراد حکیم به جهت شهود، عقلانیت و... در جامعه خود سرآمد می‌شوند. امام فراتر از همتایان خود حکیمانه سخن می‌گفت. پس ما به امام می‌پردازیم چون هم نماد و هم روح و جان جمهوری اسلامی است. تجربه به ما نشان داده که اگر از راه او خارج شویم، به بن‌بست می‌رسیم. برای نگه داشتن امام در حد نماد نیاز به اجتهاد در اندیشه و کلام امام نیست، اما اگر به عنوان روح جمهوری اسلامی از ایشان تعبیر می‌شود باید بدانیم که روح زنده است و نیاز به اجتهاد در اندیشه و راه ایشان به وجود می‌آید.

وظیفه مؤسسه تنظیم و نشر

تولیت مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ادامه داد: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام به همین دو دلیل باید توانمندی، ظرفیت‌ها، غنا و دانش نیروی انسانی خودش را افزایش دهد و در جذب نیروهای جدید با این رویکرد توجه کند. مؤسسه باید از کار انتزاعی خارج و به تولید بپردازد. سید حسن خمینی گفت: مؤسسه تنظیم نشر آثار امام خمینی به جای ساختن فیلم و کلیپ برای امام باید صدا و سیما را مجاب کند تا آنان خودشان دست به این اقدام بزنند. همه جمهوری اسلامی باید پای این کار بیاید و ما کمک کننده و تشویق کننده آنها باشیم.

نسخه جدید صحیفه امام خمینی منتشر می‌شود

یادگار امام خبر داد: نسخه جدید صحیفه کار ارزشمندی است و ان شاء الله چهار، پنج جلد و شاید بیشتر به صحیفه قبلی اضافه می‌شود. این نسخه باید تا پایان سال جاری تولید شده و به سه زبان انگلیسی، عربی و اردو ترجمه شود. فلسفه تأسیس مؤسسه تنظیم و نشر اصلا برای گردآوری و انتشار مطالب امام بود.

سید حسن خمینی گفت: باید دید در برنامه ۵ ساله چطور می‌توان ورود کرد تا بتوان از ظرفیت دستگاه‌ها و شوراهای عالی برای ترویج اندیشه امام در داخل و خارج استفاده کرد.

وی با تأکید بر توجه توأمان به کارهای ترویجی و پژوهشی، گفت: انتشار بیش از ۳۰۰۰ مقاله در ویکی شیعه و ویکی فقه از اقدامات مؤسسه است که کسی از آن اطلاع ندارد.

یادگار امام در پایان گفت: بنده از همه عوامل مؤسسه که در حال تلاش هستند، تشکر می‌کنم.

مراسم سی و ششمین سالگرد تأسیس مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی با حضور حجت‌الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی، محمد رضا عارف؛ معاون اول رئیس‌جمهور، حسین سیمایی صراف؛ وزیر علوم، تحقیقات و فناوری، سید رضا صالحی امیری؛ وزیر میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی، حجت‌الاسلام والمسلمین مجید انصاری؛ عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و معاون حقوقی رئیس‌جمهور، و جمعی از مدیران و کارکنان این مؤسسه در حسینیه جماران برگزار شد.

حجت‌الاسلام والمسلمین سید حسن خمینی در سی و ششمین سالگرد تأسیس مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی طی سخنانی با طرح این سوال که «چرا باید در مورد امام کار کرد؟» گفت: چرا باید اهتمام جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام، حکومت و دولت معطوف به اندیشه، شخصیت و ترویج حضرت امام باشد؟ ممکن است پاسخ داده شود که ادای دین می‌کنیم یا پاسخ داده شود چون «عاشق» امام هستیم. اما چرا از بقیه غیر عاشقان انتظار است که درباره امام تحقیق و پژوهش کنند؟

ضرورت پرداختن به اندیشه‌های امام خمینی

وی با تأکید بر اینکه تداوم راه و اندیشه امام موضوعی نوستالژیک و عشقی نیست، بلکه مسأله‌ای بسیار جدی است که باید به آن پرداخته شود، افزود: امام مرجعی فقیه و رهبری سیاست‌مدار بود. امام با هر معیاری که بررسی شود جزو تأثیرگذارترین شخصیت‌های تاریخ بشر است. به نظر من این‌ها نیز علت ضرورت پرداختن به امام و اندیشه‌های ایشان نیست. بلکه جنبه مهم این است که کار بزرگ امام پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ بود. تخریب و فرو ریختن رژیم طاغوت آسان‌تر از ساختن نظام جمهوری اسلامی بود. ساختن نظم نوین همیشه از خراب کردن آن سخت‌تر است؛ چون در بهم زدن اوضاع خیلی‌ها با شما شریک هستند، اما در جایگزین کردن باید خیلی قدرتمند باشید تا چیزی را جایگزین کنید. نمونه بارز آن، حوادث سال ۱۴۰۱ بود که خیلی‌ها می‌خواستند جمهوری اسلامی نباشد، اما وقتی رسیدند به اینکه به جای آن «چه چیزی باشد؟»، ائتلاف‌ها از بین رفت و جمعیتی دور هم جمع نماندند.

اعجاز امام در ایجاد جمهوری اسلامی

وی افزود: نفی کردن انگیزه‌های متفاوتی می‌تواند داشته باشد، اما آن اراده‌ای که حول یک امر ایجابی می‌تواند همه را جمع کند، آن کار یک اعجاز است. امام ۲۲ بهمن، امام تخریب کننده نظام سلطنتی است. چند روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی چریک‌های فدایی خلق در ورزشگاه